

## باب دوم

از مجلّد اوّل از کتاب جامع التواریخ در بیان داستانهای  
پادشاهان اقوام مغول و اتراك و غیرهم. و این باب مشتمل است  
بر دو فصل:



## فصل اول

در داستانهای آباء و اجداد چینگیز خان بمافیه حکایات احوال خویشان ایشان و آن، ده داستان است، و بیشتر دیباجه در بیان کیفیت ظهور ایشان گفته می‌شود، آنگاه داستانهای دهگانه بر ولا در قلم می‌آید، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ**.

۵

### دیباجه

و تقریر کیفیت احوال پدران چینگیز خان و ظهور دولت ایشان که از کجا و کی بوده است.

می‌باید دانست که مجموع اقوام اترک و اصناف مغولان که

- ۱۰ شرح داده شد، هرگز پادشاهی قهار و جبار که بر عموم اقوام حاکم باشد نداشته‌اند؛ و هر قومی را پادشاهی و امیری بوده و اکثر اوقات با یکدیگر جنگ و جدال و خلاف و نزاع می‌کرده، مانند اعراب که در این ملک ساکن‌اند و هر قبیله را علی‌حده امیری معین باشد و متابعت یکدیگر نکنند.

- ۱۵ و اهل ختای چون متصل بدین قوم و ولایات و یوزت‌های ایشان بودند، و به هر وقت از بعضی از این اقوام که صحرانشین ولایت ختای بوده‌اند بسیار به قتل می‌آوردند، و ایشان نیز ولایت ختای را نهب و غارت می‌کرده؛ و پادشاهان ختای سبب آنکه همواره از این صحرانشینان مغول اندیشناک بوده‌اند احتیاط و ضبط تمام کرده، مانند ستر اسکندر میان ولایت ختای و آن اقوام سدی ساخته

۲۰

که به مغولی آن را اُنْگُو می‌گویند و به ترکی یُوْقُوْرَقَه؛ و یک طرف آن با رودخانه قَرَاْمُوْران است که رودخانه‌ای است بنایت بزرگت و گذر از آن ممکن نه؛ و طرفی دیگر به سرحد ولایت جُوْرْچَه به دریا پیوسته.

۵ و پادشاهان خِتای قوم اُنْگوت را لشکر و بنده مخلص خود دانسته‌اند و در بند اُنْگُو بدیشان سپرده، و همواره آن قوم محافظت آن نموده‌اند.

و در زمان چینگیزخان اَلَاقُوش تیگین نام که مقدم ایشان بود، با او یکی شد / و در بند به وی سپرد. چنانچه در شعبه اُنْگوت 90/ شعبه‌ای گفته شد، و فیما بعد مبسوط به موضع خود گفته شود. ۱۰

و این اقوام مذکور را علی‌حده تاریخ و حکایات بسیار است لیکن بدین دیار نرسیده، و احوال قدمای ایشان محقق به تفصیل معلوم نگشته. و هر قومی از حکایات خویش بعضی دانند. چه ایشان را تاریخی نبوده که از آنجا اعتبار احوال قرون ماضیه و ۱۵ عهد سالفه کنند، و کما ینبغی به کُنه حقیقت آن رسند.

و از آن متأخران ایشان از زمانی که حق تعالی اظهار دولت و پادشاهی آباء و اجداد چینگیزخان فرموده، و شعبه دُوْبُون بایان و اَلان قُوا، که انتساب چینگیزخان و خویشان او با وی است، از تمامت شعب مغول ممتاز و مخصوص گردانیده، هر چند تاریخی ۲۰ معین نیست، تخمیناً و تقریباً قریب چهارصد سال باشد که از فحاوی فصول تاریخ ایشان که در خزانه موجود بود، و اقاول پیران روزگار دیده چنان معلوم می‌شود که در زمان اوایل خلافت آل عباس و عهد پادشاهی سامانیان بوده و تا غایت وقت در این مدت مذکور، اقوامی که از این نسل بادید آمده‌اند چندان باشند ۲۵ که همانا تعداد افراد ایشان ممکن نباشد، و ذکر آن در بطون

دفاتر نگنجد.

و تقریر نسب و شعب ایشان با آنکه به تفصیل معلوم نیست، آنچه مفهوم گشته و یاد کرده شد با تقریر خواهد رفت، مصدق این دعوی و محقق این معنی است.

- ۵ این زمان حکایات و تواریخ و ذکر نسب شعب چینگیزخان و خویشان او از دُو بُونُ بایان و آلان قُوا آغاز کنیم، و هر شعبه را مفرداً شرح دهیم و صورت آن شعبه نقش کرده و بر سر جدول نهاده ثبت گردانیم. بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى. إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ.

داستان دُوبُونُ بایان و خاتون او اَلانُ قُوا و حکایاتی  
که بتخصیص تعلق به تاریخ ایشان دارد، غیر آنچه به  
هرجا آمده باشد، و آن دو قسم است.

### قسم اول

#### در شرح ابتدای احوال ایشان

۵

مورخان اترک صادق القول چنان تقریر می کنند که تمامت  
اقوام مغول از نسل آن دو شخص اند که در اَزْگَنَه قُون رفته بودند،  
و از آن جمله که از آنجا بیرون آمدند امیری معتبر بوده، مقدم و  
سرور بعضی اقوام، بُوَرْتَه چِنَه نام، که دُوبُون بایان که شوهر اَلانُ  
۱۰ قُوا بود، و چند قوم دیگر از نسل وی اند، و خواتین و فرزندان  
بسیار داشته.

و از خاتون بزرگتر، قُوا مَرال نام، پسری آورده که مقبل ترین  
فرزندان او بوده و به مرتبه پادشاهی رسیده، نام او بَتْچِ قَان، و  
او را پسری بود تَمَاج نام که قایم مقام او گشته.

۱۵ و این تَمَاج پنج پسر داشته: مِهَرشان قُرِچَرْمِزْگان نام، که  
قایم مقام او گشته. و چنان نقل می کنند که آن چهار پسر دیگر  
خواسته اند که از مقام و موضع خویش به دیگر ولایات آیند. و  
شاخی از دریا در میان بوده، سرگین خشک بسیار جمع کرده اند و

از آن مانند سالی که اینجا کَلک می خوانند، بسته اند و بر آن نشسته،  
و از آب دریا گذشته و به ولایات دیگر درآمده.

و می گویند که قوم دُوربان از نسل ایشان اند. چه دُوربان  
چهار باشد، و اضافت و نسبت آن چهارگانه است.

و از نسل پسری که کوچکتر ایشان بوده، قولون سقل نام، یکی ۵  
روزی گاوی کوهی کشته بود و شخصی از قوم بایاوت مالپق نام،  
پسر خود را آورده و به قدری گوشت گاو به وی فروخته. و او  
چون خویشاوند شوهر آلان قوا بود، آن پسر را به آلان قوا بخشیده.  
و اکثر قوم بایاوت که بنده اوروغ چنگگیزخان اند از نسل آن

پسراند. / ۱۹۱

و قُرپچرمزگان را پسری بوده که قایم مقام او شده اَنوجم  
بُورغول نام؛ و او پسری داشته که به جای او نشسته، نام او  
یکه نپدون. و او را پسری بوده، سِم سوچی نام که قایم مقام پدر  
شده. و او پسری داشت قازچو نام که قایم مقام پدر گشت؛ و از  
او دُوبون بایان در وجود آمد. و یوزت ایشان اُونان و کِلوران و ۱۵  
طوغلا بوده؛ و آن سه رودخانه اند که از کوه بوقان قالدون می خیزد.  
والسلام.

### قسم دوم

در صفت دُوبُون بایان و خاتون او آلان قُوا و تقریر نسب و

#### شعب فرزندان ایشان

دُوبُون بایان مذکور خاتونی به غایت پاکیزه، آلان قُوا نام، از  
 ۵ قوم قُور و لاس داشته، و از او دو پسر آورده یکی نام یَلْگُونُوتی؛  
 و از آن دیگر یُوگُونُوتی. و دو قوم مَنغول از نسل ایشان اند.

و بعضی ایشان را از قوم نِپزُون نهند، به حسب آنکه مادر  
 ایشان آلان قُوا بوده است؛ و بعضی از قوم دُرْلُکین، سبب آنکه مطلقاً  
 نِپزُون را از آن سه پسر می نهند که از آلان قُوا بعد وفات شوهر در  
 ۱۰ وجود آمدند. و در آن باب اختلاف بسیار است، لیکن مشهورتر و  
 به قیاس نزدیکتر، این وجه دوم است.

و از شعبه این دو پسر مذکور در این ملک غیر از يك شخص  
 که در هزاره ای نشان می دهند [موجود] نیست؛ و در مَنغولستان نیز  
 می گویند اندک اند.

۱۵ و دُوبُون بایان شوهر آلان قُوا در جوانی وفات یافت و صورت  
 ایشان و شعب فرزندان دو گانه مذکور بر این نمط است:

بعضی مردم اوروغ این دو پسر را از نِپزُون می نهند، به جهت  
 آنکه مادر ایشان آلان قُوا بوده. لیکن آن قول مرجوح است. /



## آغاز داستان الآن قُوا و فرزندان او که بعد از وفات

### شوهرش در وجود آمدند

- مقتضی حکمت ایزد تعالی و تقدس آنست که اظهار آثار قدرت خود را به هر وقت در عالم کون و فساد امری غریب و بدیع حادث گردانند، و محل ظهور آن حال وجود شخصی شریف بی همال ۵ باشد به نظر عنایت ربانی ملحوظ، و از نعمت مرحمت یسزدانی محظوظ، تا آن معنی اعتبار اولوالالبصار [گردد] و عالمیان کمال قدرت او را معاینه مشاهده کنند، و بر ادای شکر نمای نامتناهی [الهی] مداومت و مواظبت نمایند؛ و یقین دانند که سلسله تکوین موجودات، کلی و جزوی، به ارادت خالق بیچون و مشیت صانع کن ۱۰ فیکون منوط و مربوط است. هرچه خواست کرد و هرآنچه خواهد کند. **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْكُمُ مَا يُرِيدُ.**
- و محقق این معنی و مصدق این دعوی حدوث حادثه غریب و وقوع قصه عجیب الآن قُوا است، که به زعم مغول، والمهدة علی الزاوی از بطن پاک او بی واسطه ازدواج و رابطه امتزاج، سه ۱۵ فرزند فرهند در وجود آمدند، که قصه ایشان از غرایب عجایب و بدایع وقایع است. و فرزندان ایشان به حکم ذریه بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، شعب نامعدود و قبایل نامحدود گشته اند؛ و تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم، ذکر جمیل ایشان به واسطه وجود مبارک خلاصه آن خاندان و نقاوه آن دودمان، پادشاه اسلام، ناصر ۲۰

دين الله، سلطان محمود غازان خَلَّدَ الله سُلْطَانَهُ وَ اَعْلَى شَانَهُ پاينده  
و باقى خواهد ماند. اِنْ شَاءَ الله العَزِيز.

داستان آلان قوا و سه فرزند او که بعد از وفات شوهرش

به وجود آمدند به تقرير و زعم مغولان

و آن بر دو قسم است:

۵

### قسم اول

در ديپاچه احوال و صورت او و شعب فرزندان او

روايت ارباب حكايت چنان است كه دُو بُونُ پايان شوهر آلان قوا

در جوانى نماند. و چون تقدير صانع بيچون چنان بود كه پادشاهى

۱۰ صاحبقران قهار كامگار در عالم ظاهر شود كه تمامت ممالك جهان

در تحت فرمان آورد، و رقبه جباران سرکش در ريقه ايلي و

انقياد؛ و نفس او چنان قوى باشد كه پادشاهى جهان و پيشوايى

اصناف انسان تواند، و بعد از او تمامت پادشاهان و فرماندهان

روى زمين از نسل او باشند.

۱۵ مانند صدفى كه در يتيم در اندرون او به سالها پرورده شود؛

و كس نداند كه آن صدف كدام است؛ و غواصان همواره در طلب

آن در دريا غوص كنند و صدف بسيار بر مى آرند و مرواريد بي

اندازه حاصل مى كنند. و هرچند تمامت آن مرواريدها هريك به

جايى به كار آيد و از جمله جواهر باشد، و بازرگانان آن را در

۲۰ عقد نظم كشتند و هر بابتي از آن لايق هر قومى و هر شخصى

فروشنند، و بدان متاجرت و معاملت كنند، ليكن مطلوب كلّى آن در

نامدار بود.

- [به کمال قدرت خویش] بطن پاک آلان قوا را صدف در گرانمایه وجود چپنگیزخان گردانید، و حقیقت ذات او را در آنجا از نور محض بیافسید. و شعب و اقوام بسیار که از نسل آلان قوا [پیدا] شدند، و کثرت ایشان تا غایتی که اگر افراد ایشان را تعداد کنند از صد تومان زیادت باشد، و همه را شجره منقح و روشن. چه عادت مغول آن است که نسب آباء و اجداد را نگاهدارند؛ و هر / فرزند که در وجود آید او را تعلیم و تلقین نسب کنند، چنانکه دیگران از آن ملت کنند. و از این جهت هیچ يك از ایشان نباشد که قبیله و انتساب خود نداند. و به غیر از مغول، دیگر اقوام را این عادت نیست الا عرب را که نسبت خود نگاه می دارند. به منزلت مرواریدها اند که از آن اصدا ف بادیده آمده اند، و غواصان فطرت ربانی آن را به طفیل آن در نفیس مذکور از قعر بحر ابداع و ایجاد برآورده اند، و خلاصه جمله چپنگیزخان است و به خصوصیت، خلاصه اوزوغ نامدار او شاه جهان پناه، ناصر دین الله، سلطان محمود غازان خان خلد الله ملکه که تقویت دین ۱۵ اسلام و تربیت اسلامیان کرد؛ و هر امری که در شریعت و طریقت به مرور دهور فتور یافته بود، و کفار و ارباب شرک از راه طعن در دفع ظهور آن کوشیده، جمله را احیاء کرد و قواعد و رسوم باطل را بکلی برداشت و مبانی مسلمانی را برافراشت.

۲۰

## شعر

ای بسا بیخ که در چین و ختن کنده شود

تا چو تو مهرگیایی به خراسان آرند

بنابر این مقدمات تقریر می کنند، وَالْعَهْدَةُ عَلَى الرَّأْيِ، که

آلان قوا بعد از مدتی که بی شوهر ماند، وقتی در خانه خفته بود،

از روزن خرگاه نوری درآمد و به شکم او فرو رفت. از آن معنی ۲۵

متعجب بماند و بترسید، و آن را با کس نیارست گفتن. بعد از مدتی ادراک کرد که حامله شده بود. چون وقت وضع حمل نزدیک گشت، برادران و خویشان شوهر او جمع شدند و گفتند چگونه شاید که زنی بی شوهر باشد؛ و در خفیه شوهری بادید کند تا حامله شود. ۵

آلانقوا در جواب گفت: چون بی شوهر بچه آورده ام هرآینه تصوّر شما به جایگاه باشد و ظنّی که برید ظاهراً صواب. لکن شبیه نیست که *إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ*. و من چگونه فعلی ناپسندیده که موجب خجالت باشد کرده باشم. بلی هر شب در خواب چنان می بینم که شخصی اشقرانی اشل، نرم نرم نزدیک من همی آید و آهسته آهسته بازمی گردد به چشم می بینم. بیرون از این حال هر گمان که در حقّ من برید باطل است؛ و این پسران که آورده ام از نوعی دیگراند. چون بزرگ شوند و عموم خلائق را پادشاه و خان گردند، آن زمان شما را و سایر اقوام قراچو را معین و محقق شود که حال من چگونه بوده. ۱۵

و چون آلانقوا بر این موجب تقریر کرد، و از هرگونه نمودار ستر و عفت او ایشان را مقرر گشته بود، بدو تعلقی نساختند و مزاحم نشدند؛ و دانستند که سخن او صدق و گفتار او راست است.

۲۰ و از آلانقوا سه پسر در وجود آمدند، مهتر ایشان *بُوقُون قَتَقِي*، که تمامت اقوام قَتَقین از نسل وی اند؛ و نام میانین *بُوقَا تُو سَالَجِي* که جدّ اقوام *سَالَجِيوت* است؛ و نام کبهین *بُودُنْچَرَقَا آن*، که خلاصه ثمر آن شجر بود. و بسیاری اقوام چنانکه من بعد شرح و تفصیل شعب ایشان بیاید از نسل او پدید آمده اند، و نسب چپنگیزخان ۲۵ بدو می رود. و صورت آلانقوا و سه پسر مذکور بدین هیات است

/ ۱۹۴ که ثبت می شود.



اُورُوغ این سه فرزند را مطلقاً نپُرُون گویند، اشارت به صلب پاك آلان قُوَا، و آن اقوام [را] در میان مُغول اعتباری تمام نهاده اند.

۵

## قسم دوم

## در تقریر احوال شعب این سه فرزند آلان قُوَا

- بدان که شعب و قبایل بسیار که از این سه پسر بادید آمده اند جمله را نپُرُون گویند، یعنی از صلب طاهر ظاهر شده، اشارت به صلب و بطن پاك آلان قُوَا. و این اقوام را اعتباری تمام نهاده اند و از میان سایر قبایل چون دُرّاند از صدف، و ثمر از شجر. و آنچه ۱۰ غیر از نپُرُون باشند از اقوام مُغول، چنانکه تفصیل در مقدمه یاد کرده شد، همه را دُرّ لکین گویند.
- و قوم یلگُونوَتی و بُوگُونوَتی هر چند هم از آن اصل در وجود آمده اند، اما چون پدر ایشان دُو بُون بایان بوده، ایشان را نیز ۱۵ دُرّ لکین گویند.

و قومی از مُغول که در این وقت ایشان را اُو تگُو بُول می گویند، در عهد چینگ گیزخان این اسم بر ایشان اطلاق رفته. و معنی اُو تگُو بُول آن است که ایشان بنده و بنده زاده آباء و اجداد

چپنگگپزخان‌اند. و بعضی آنان‌اند که در زمان چپنگگپزخان‌گوچه‌های پسندیده داده‌اند و حقوق ثابت گردانیده، و بدان سبب ایشان را اوتگوُبغول می‌گویند. و آنان که راه اوتگوُبغولی ثابت دارند، ذکر هریک به‌جای خود بیاید. حالی در این موضع تقریر این مقدار ضروری بود، تا معلوم گردد که معنی این اسم چیست. ۵

و این شعبه‌های بسیار که جمله نپزُون‌اند، هرچند [با چپنگگپزخان خویشی داشته‌اند و امراء و خانان بزرگت از اُروغ ایشان بوده، لکن چون خان صاحبقران، پادشاه زمین و زمان چپنگگپزخان بود؛] تمامت قبایل و اقوام مُغول از خویش و بیگانه بنده و رهی او گشته‌اند و خصوصاً کسانی که از خویشان و اعمام و اعمام زادگان که در وقت شداید و هنگام جنگها با دشمنان او یکی شده‌اند و با وی مصاف داشته، / ایشان به مرتبه از دیگر خویشان کمتراند و 95/ بسیار هستند که بندهٔ بتدگان شده‌اند، چنانچه شرح آن در موضع خود بیاید که هریک در کدام وقت و به چه سبب بنده گشته‌اند. ۱۵ والسلام.

## داستان بُودَنْجَر خان و ذکر خواتین و فرزندان او و کیفیت نسب ایشان

و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

#### در دیباجهٔ احوال فرزندان او

۵

بُودَنْجَر فرزند سوم آلان قُوا است، و در روزگار خود مقدم و پادشاه بسیاری از اقوام مغول بوده، و بغایت بهادر و مبارز. و دو پسر داشته نام مهتر بُوفا و از آن کهتر بُوقتای.

شجرهٔ چپنگیزخان و بسیاری از دیگر اقوام نیزُون با بُوفا است

و ولی‌العهد پدر بوده، و بعد از پدر جای و منصب او را دانسته، ۱۰ و پسری داشته دُوْتوم مَنین نام. و بُوقتای را پسری بوده نام او ناچین. و این ناچین از اقوام مغول دختری خواسته و به راه دامادی آنجا تردد کردی. و می‌گویند که بعضی از اقوام تَائِیچِیُوت از نسل وی‌اند؛ و همانا این سخن را اعتباری نیست.

۱۵

چه در کتب تاریخ که در خزانهٔ عامره موجود است و امرای بزرگ آن را نگاهداشته، و آن را اَلْتَان دَفْتَر می‌گویند، چنان آمده که اقوام تَائِیچِیُوت از نسل چَرَقَه لِیْتِکُتُوم اند که از جمله پسران قَائِد و خان بوده، نوادهٔ دُوْتوم مَنین. و ذکر ناچین این قدر زیادت

نیامده که برادرزاده خویش، قایدوخان را، از دست جَلایس گر یزانیده نگاهداشت؛ و به اتفاق او بیرون آمد، و در حدود اوتُن و کَلورَن به هم نزدیک بنشستند. و در امکان که چون اقوام تَایچپُوت بسیار بوده اند؛ فرزندان ناچین نیز با ایشان یکی بوده باشند و درهم آمیخته، و بدان اسم موسوم گشته. خصوصاً چون عمزادگان ایشان بوده اند، بدان سبب این اشتباه افتاده. و غالب ظن آنکه چنین بوده؛ و الا علی حده از نسل او ذکری رفته بودی. و اُرُوغ او هم نیز از نیرُون اند، لیکن معین و محقق معلوم نیست که از اقوام نیرُون که ذکر ایشان آمده کدام شعبه از نسل وی اند. ۱۰ و السلام.

### قسم دوم

#### در صورت بُودنجر و خاتون او و شعب فرزندان ایشان

بُودنجر به موجبی که یاد کرده شد دو پسر داشته: بُوقا و بُوقتی. و پسر بُوقا دُوتومَنین است که شعبه چینگگیزخان با او می رود، و ۱۵ ذکر او و داستانش متعاقب خواهد آمد. و پسر بُوقتی ناچین است که کیفیت شعب او بحقیقت معلوم نیست. و وضع ایشان بر این هیأت است: /

صورت بُودنجر و خاتونش و شعب فرزندان او



قولی دیگر آن است که این دوتوم من پسر بُودنَجَر بوده است اما درست تر آن می نهند که پسر بُوقا است، چه در نسخه قدیم نیز چنین یافته اند.

## داستان دوتوم من بن بُوقا بن بُودنَجَر و خاتون او نُمُولون و شعبه فرزندان او

۵

و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

#### در دیباچه و شرح حال ایشان

- دوتوم من جد هفتم چینگیزخان بوده، و مغولان جد هفتم را دوتا قون گویند؛ و نه پسر داشته. و چون وفات یافت، خاتون او ۱۰ نُمُولون نام که مادر آن پسران بود بازماند. و پسرانش به هر طرفی از قومی دختر ستده، به راه دامادی می گردیدند. و نُمُولون نعمتی و ثروتی تملک داشته، و او را مقام و یُورْت در موضعی بود که نوش اوکی و کوه سیاه خوانده اند. و به هر چند روز فرمودی تا گله ها را گرد کنند و اسب و چهارپای را از بسیاری نتوانستندی ۱۵ شمرند. لیکن چون از سر کوهی که او می نشست، تا پایان کوه که رودخانه بزرگ است، چندان چهارپای بایستادی که زمین از سم ایشان پر شدی. گفتمی تمام جمع است والا فرمودی تا به طلب گله روند.
- ۲۰ و در آن تاریخ از مغولانی که نام ایشان جلا پر است و از دُرُکپن اند، و شرح شعب و اصناف اقوام ایشان داده شد، چند

قوم در حدود کَلُورَان می‌نشسته‌اند و هفتاد / کُورَان بوده‌اند؛ و ۹۷/

معنی کُورَان آن است که چون در صحرائی خانه‌های بسیار به دور و حلقه فرو آیند آن را کُورَان گویند؛ و در آن عهد يك هزار خانه را که بدین موجب فرو آمدندی، يك کُورَان گفته‌اند. بدین معنی ۵

آن قوم هفتاد هزار خانه باشد. و این کَلُورَان به ولایت خِتای نزدیک است و همواره خِتاییان را با ایشان و دیگر اقوام مُغول جنگ و محاربه بوده. و در آن وقت لشکری بسیار از خِتای به تاختن و غارت ایشان آمده، چون قوم جَلایِر آن لشکر را دیده‌اند و میان ایشان رودخانه کَلُورَان حایل بوده، و در آن حوالی هیچ جای گذر نداشته، اعتماد بر آنکه خِتاییان از آن رودخانه نتوانند گذشت به طریق استمها به کلاه و آستین افشانیدن ایشان را می‌خوانده‌اند و افسوس می‌داشته که بیایید و چهارپایان ما را غارت کنید. لشکر خِتای چون بسیار بودند، هیزم و خاشاک به اتفاق جمع کرده‌اند و هم در شب از آن بندی ساخته و بسته، و بر ۱۵

آن آب گذشته؛ و آن چندان اقوام جَلایِر را تمامت تا به کودک تازیانه بالا به قتل آورده، و اسباب و اموال ایشان را غارت کرده.

و از جمله جَلایِر، طایفه‌ای که علی‌حده در گوشه‌ای بودند که یاغی به آنجا نرسید، هفتادخانه منزج گشته‌اند و گریخته، با زن و ۲۰

بچه کُؤچ کرده می‌آمده، به حدود خانه نُومُولُون، خاتون دُوتوم مَنین رسیدند. و چون گرسنگی بر ایشان غالب بود، بیخ گیاهی که آن را سُدُوسُون می‌خوانند و در آن ولایت ماکول است، از زمین برمی‌آوردند و می‌خورد، و موضعی را که پسران نُومُولُون آنجا اسب تاختندی، بدان واسطه سوراخ سوراخ می‌کردند و زمین ۲۵

هامون را ناهموار می‌گردانیدند. نُومُولُون گفت چرا این ناهمواری

می‌کنید و جولانگاه پسران مرا به زیان می‌آرید؟ ایشان بدین سبب  
نُومُولون را بگرفتند و بکشتند.

و چون هریک از فرزندان او با قومی پیوند کرده بودند و  
خویشان ایشان بسیار گشته، اندیشیدند که از ایشان ایمن نتوان  
بود. سر راههای ایشان بگرفتند و از ایشان هشت پسر را بکشتند. ۵  
پسر کوچکتر، قَائِدو نام، با قوم کنیثوت دامادی می‌کرد، و عم او  
ناچین نیز پیش از آن به اسم دامادی پیش آن قوم رفته بود، به  
موجبی که داستان پیشتر یاد کرده شد.

و او را قضیهٔ جَلایر و قصهٔ پسران برادر معلوم شده، قَائِدو  
را در زیر بستویی بزرگ، مانند خمی که مُغولان قِمپز در آنجا ۱۰  
کنند، پنهان گردانیده نگاهداشته بود. و چون آن طایفهٔ جَلایر این  
حرکت کرده‌اند، دیگر اقوام جَلایر که مانده بودند، از آن هفتاد  
کس بازخواست کرده‌اند و گفته که شما با کدام آقا و اپنی  
کِنکاچ کرده چنین جرات نموده‌اید؟ و ایشان را از راه قصاص و  
انتقام، جمله کشته‌اند و زن و بچهٔ ایشان همه بندهٔ فرزندان ۱۵  
نُومُولون، قَائِدو گشته. کودکی چند از ایشان به اسم اسیری  
نگاهداشته و بندهٔ خاندان ایشان شده.

و از آن تاریخ تا اکنون آن قوم جَلایر اَتُگوبُغولاند و به میراث  
به چپَنگپزخان و اُوروغ او رسیده و امرای بزرگ از ایشان  
برخاسته‌اند، چنانکه در شعب ایشان تقریر رفت. ۲۰

و ناچین و قَائِدو هر دو کُؤچ کرده‌اند و از آن موضع بیرون  
آمده. و قَائِدو در موضع بَرُقوجین تُوکوم که يك سرحد مُغولستان  
است مقام ساخته، و جهت آب دادن و گذر کردن، بر آن رودخانه  
گذری کرده، و نام آن گذر قَائِدو جِراؤلُوم نهاده؛ و ناچین در زیر  
رودخانه اُونن مقام کرده. و فرزندان ناچین را علی‌حده شعبه‌ای ۲۵

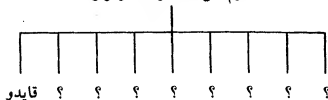
است و معلوم نه، چنانکه در داستان سابق یاد کرده شد. والسلام.

### قسم دوم

در صورت دوتوم من و خاتون او نومولون و شعب فرزندان ایشان / 98

دوتوم من را به موجبی که تقریر رفت، نه پسر بوده اند و هشت  
 ۵ به قتل آمده اند و نام ایشان معلوم نشده. یکی که بماند، فایندو  
 خان بود که نسب بزرگوار چینگگیزخان با وی رود، و صورت شعبه  
 ایشان بر این نمط است که مثبت می شود:  
 صورت دوتوم من و خاتونش و شعب فرزندان او

### دوتوم من و خاتون او نومولون



مادر این پسران نه گانه، نومولون خاتون نام بوده، و نومولون  
 ۱۰ ترغون نیزش گفته اند، یعنی فریه.

و وقتی اقوام جلاپر او را با هشت پسر به سببی که در تاریخ  
 مذکور است بکشتند، و فایندو خان که کوچکین بود، به واسطه آنکه  
 عمزاده پدرش ناچین او را در زیر ظرفی قیمز پنهان کرد خلاص  
 یافت، و بعضی اقوام جلاپر بدان گناه بنده ایشان اند.

## آغاز داستان قایدو خان

بسیار کس از مردم امیدهای بزرگ داشته باشند که حصول آن متعذر و متعسر باشد، و ناگهان بیکبار امید منقطع و امیدوار [مندفع] گردد. و ای بسا ناامیدان که حق تعالی ایشان را مراتب عالی و مقامات محمود کرامت کند، و بعضی را در اوایل حال و ۵ مبدأ و هلت به بلاهای گوناگون مبتلا گرداند، و بعد از صعوبت شدت و قطع امید، فرج و فرج ارزانی دارد که: **الْفَرْجُ بَعْدَ الشِّدَّةِ، وَ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.** و به اندک زمانی سرور و پیشوای قوم گرداند و او را به مناصب بزرگ در رساند. و مراد حق تعالی در آن هر حال ظاهر از آن تواند بود که عالمیان بر کمال قدرت او ۱۰ اطلاع یابند و واقف شوند و اعتبار گیرند؛ و به حکم **لَا تَيَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ** / از درگاه پر رحمت او ناامید نگردند و به صدق و اخلاص پیش آیند.

و محقق این معنی صورت حال قایدو خان است که بعد از چندان شداید و ضعف حال، حق تعالی او را به انواع عاطفت و اصناف ۱۵ تایید و کرامت مخصوص گردانید. **وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى.**

## داستان قایدو خان بن دوتوم مین و فرزندان او

و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

#### در دیباچه احوال او و فرزندان او

۵ قایدو خان جد ششم چینگگیز خان بود، و به زبان مغولی جد ششم را بوزقی گویند.

چون برادران قایدو خان به موجبی که در داستان سابق ذکر رفت بر دست جلاپر کشته شدند و او با عم خویش ناچین از آن حدود بیرون آمد و در موضعی که ذکر رفت از مغولستان مقام ساختند، و خواست حق تعالی چنان بود که گوهر وجود چینگگیز خان به مرور ایام و امتداد شهر و اعوام در اصداف اصلاص اسلاف او پرورده گردد؛ قایدو خان را که انتساب چینگگیز خان به او است، سعادت و دولت داد و امداد تقویت و تربیت ارزانی داشت تا او را خواتین و اتباع و گله و رمه بی اندازه پیدا شد؛ و سه پسر مقبل دولتیاری از او در وجود آمد. اولین نام بلای سنگفور که نسب چینگگیز خان منتهی به او است؛ و میانه را چرقه لینگقوم، و کهنتر را جاوچین که دو قوم ازیگان و سپجیوت از نسل وی اند.

و معنی لینگقوم به زبان ختایی امیر بزرگ است؛ چون ایشان به ولایت ختای و سلطنت پادشاهان آنجا نزدیک بودند، اصطلاحات ۲۰ و القاب اهل ختای میان ایشان متداول و مستعمل بوده. و چون

عوام مغول را معنی لینگتوم معلوم نبوده، چَرَقَه لینگتو می‌گویند. و او جِدِّ تمامت اقوام تائیچیوت است به روایتی که در آلتان دفتر آمده، و به صحت و اعتبار نزدیکتر است.

و تائیچیوت قومی عظیم بسیار بوده‌اند و پادشاهان معتبر از ایشان برخاسته و لشکریهای بی‌شمار داشته‌اند. و هر قبیله‌ای از ایشان [را] علی‌حده امیری و سروری بوده، و جمله با همدیگر موافق و متفق. و در هر عهدی از میان خود پادشاهی و خانی را نصب می‌کرده‌اند و متابعت او نموده.

و چون چینگگیزخان از پدر کودک بازماند، اکثر اتباع و لشکر پدرش میل به تائیچیوت کردند و پیش ایشان رفتند و بدان سبب ۱۰ میان او و تائیچیوت جنگها و فتنه‌ها افتاد، چنانکه شرح آن در داستانهای وی بیاید. و هرچند چینگگیزخان طفل بوده و لشکر کمتر داشته، چون تقدیر ازلی و مقصود آفرینش از ایجاد و ابداع این همه قبایل و شعب اظهار رفعت دولت چینگگیزخان بود؛ هزار ذو شوکت با يك صاحب دولت کجا برابر تواند بود؟! و اگر اقوام ۱۵ تائیچیوت سر آن حکمت دریافتندی هم در اوایل صبی و عنفوان نشوونمای چینگگیزخان، غاشیه خدمت او بر دوش گرفتندی. اما چون عقل آدمی از ادراک کنه حکمت الهی قاصر است، معذور بوده‌اند و جانی می‌کنده و جهل‌المقدوری می‌نموده؛ و از غایت غوایت، راه هدایت بر ایشان بسته شده و از باطل‌اندیشی بسیار، سر ۲۰ مصاف با چینگگیزخان داشته‌اند و مقاومت می‌کرده تا وقتی که بیخ درخت دولت چینگگیزخان به آب کمال رسیده و سایه‌دار و مشمر شده، تمامت تائیچیوت و پادشاهان ایشان را و سایر اقوام که با ایشان متفق و متحد / [بوده‌اند، به قوت خدای بزرگ، مقهور و مغذول کرد و جمله به راه اپلی و مطاوعت درآمدند و بنده و لشکری ۲۵

و رعیت او شدند، از راه اکراه و اجبار و اضطرار، چنانکه من بعد مشروح گفته شود.

و شعبه چَرَقَه لَپَنگُوم و جَاوُچِن هم در این داستان خواهیم گفت. و آن مقدار از احوال ایشان که ضروری است شرح دادن، تا علی‌الانفراد جهت هریک داستانی دیگر نباید گفت، و صورت شعب ایشان نیز هم در این داستان اثبات کنیم.

و ذکر شعبه چَرَقَه لَپَنگُوم چنان است که او چند پسر داشته، لیکن پسر بزرگتر قایم مقام او بوده. نام او سُوَرْدُوچِنَه، قعدود تُوْمِنَه‌خان، و او را پسری بود هَمَبَقای قَاآن نام که مدتی پادشاهی کرده است، و قعدود قَبْل‌خان بوده، و حکایات او معروف و مشهور است. و وقتی قوم تَاثَار نَاگاه او را گرفته‌اند و پیش اَلْتان‌خان ختای فرستاده، و او از غایت کین و عداوت که با ایشان داشته، او را بر درازگوش چوبین به میخ آهنین دوخته.

و پسر هَمَبَقای قَاآن، قَدَان‌تایشی بود. قعدود بَزْتان بَهادر و ۱۵ پسر او تُوْدای] و این تُوْدای در عهد چینگ‌گیزخان بود، و یکی از پیشوایان تَاچِچُوت او است. لیکن پادشاه ایشان در زمان چینگ‌گیزخان، تَازُقوتائی قیریلتوق بود پسر آدال‌خان. و ایشان از عم‌زادگان تُوْدای بودند، و در آن زمان هم از عم‌زادگان او که مقدم تَاچِچُوت بودند، قُرپل‌بَهادر و آجُو و اَنگُوهو قُوچُو بودند.

۲۰ و چَرَقَه لَپَنگُوم، دیگر پسران داشته. به وقتی که آقائ او بِلای سِنگُور وفات کرده، زن او را به راه ینگه سته، و از او دو پسر آورده، نام یکی گَنْدُوچِنَه، و از آن دیگر اُولگَچِن چِنَه؛ و بدین جهت دو قوم دیگر از نسل او منشعب گشته‌اند که از این دو پسر پیدا شده‌اند، و ایشان را قوم چِنَس خوانند. و چِنَس جمع ۲۵ چِنَه است و معنی گَنْدُوچِنَه گرگت نر است؛ و از آن اُولگَچِن چِنَه



گرگت ماده. و ایشان با چینگگیزخان متفق بوده اند.  
 و قوم چینس را نُگوز نیز گویند، و این قوم غیر از آن نُگوزاند  
 که قدیمی اند، و بجز اسم با ایشان هیچ مشارکت و نسبت ندارند؛  
 و تا به روزگار ییشوگای بهادر، اقوام تاییچپوت متابع و موافق او  
 و اجداد او بوده اند، و چون او نماند عداوت و خصومت آغاز ۵  
 نهادند. و قوم چینس طرف چینگگیزخان گرفتند. و جاوچین، پسر  
 سوم قایدوخان، فرزندان داشته و از او شعب بسیار برخاسته، و  
 قوم اُرنگان و سچپوت از نسل وی اند. و این قوم به وقت مخالفت  
 تاییچپوت و چینگگیزخان با او متفق بوده اند، و حکایت ایشان آنچه  
 معلوم بود در شعبه آن قوم یاد کرده شد؛ و مجموع این اقوام از ۱۰  
 جمله نیرُون اند.

## قسم دوم

در صورت قایدو خان و خاتون او و شعب فرزندان ایشان

به موجبی که تقریر رفت، قایدو خان سه پسر داشته: بای سینگفور و چَرَقَه لَبَنگُفُوم و جاوچین. و چون نسب بزرگوار چینگگپزخان ۵ با بای سینگفور می رود، در باب او داستانی علی حده متعاقب خواهیم گفت. و صورت قایدو خان و خاتونش و جدول شعب فرزندان سه گانه و فرزندزادگان او، غیر از فرزندان بای سینگفور که جداگانه می آید بر این هیأت است که در جداول اثبات می یابد. /

101/

در بعضی نسخ نام بای سینگفور [و جاوچین] هورنگای نیست، ۱۰ الا چنان آورده اند که تومینه خان پسر قایدو بوده، لیکن در بعضی نسخ قدیمی چنین دیدیم که بای سینگفور و جاوچین هورنگای پسران قایدو بوده اند، و تومینه خان پسر بای سینگفور. و اصح این است، بدان سبب بای سینگفور را اینجا ثبت کردیم. و اقوام هورنگان و سپجوت از نسل جاوچین هورنگائی اند، و

قوم قُونُگُتْان هم از این اصل‌اند. بعضی از فرزندان او یکی را نام پیسوتو و یکی را نام اُزُونار بود و به وقتی که این دو پسر در راه دویدندی، از بینی ایشان آوازی آمدی، بدان سبب نام ایشان و فرزندان ایشان قُونُگُتْان کردند؛ و شرح و تفصیل ایشان در شعبه قُونُگُتْان درآمده. و شعب قُونُگُتْان بسیار است و ۵ اکثر ایشان مخلص و هواخواه چینگگیزخان و فرزندان او بوده‌اند. و اما چَرَقَه لِنُگُقوم:

در بعضی از نسخه‌ها چنان آورده‌اند که او از پسران ناچین است لیکن اصح آن می‌نهند که پسر قایدوخان بوده است، سبب آنکه در شجره ایشان درآمده است که چَرَقَه پیرپگانِ خود زن ۱۰ بای سِنُگُفور را بخواست، و او را از او دو پسر در وجود آمد: یکی گندوچینه و یکی اُولکچین چینه. لاجرم باید که برادر کهنتر بای سِنُگُفور بوده باشد. چه اگر پسر ناچین بودی، برادرزاده او شدی، و زن بای سِنُگُفور عروس چَرَقَه بودی. و در رسم مغول نشایستی خواستن. بدان سبب اصح آن می‌نهند که پسر قایدوخان ۱۵ است، و تاپچپوت از قوم او‌اند. و این معنی به واسطه آن مشتبه می‌شده که فرزندان و نسل ناچین هم تاپچپوت‌اند.

اکنون لازم نیست که تنها فرزندان چَرَقَه را تاپچپوت گویند. از خویشان و متعلقان ایشان هر که [با تاپچپوت بوده است]، با ایشان متفق شده‌اند و همه را تاپچپوت گفته‌اند. و از اقوام و ۲۰ فرزندان جاوچین هوزنگای و خویشان و متعلقان او هر که با تاپچپوت بوده است، چون ایشان مقدم و پادشاه آن قوم بوده‌اند، همه را تاپچپوت گفته‌اند، همچنان که اکنون هر قوم که به مغول آمیخته شده و طبیعت ایشان گرفته و با ایشان متفق شده است، هرچند مغول نمی‌باشند، اما همه را مغول می‌خوانند. / و از فرزندان و فرزند ۲۵

زادگان چَرَقَه لَیْنُگُوم، پسر قایدو خان، و اقوام تَایچِیوُت امرای بسیار بوده اند، بعضی پیش از زمان چینگگیزخان و بعضی در زمان او، و با همدیگر ناسازگاری کرده اند و از هر دفتری در هر حکایتی نام ایشان درآمده، چنانکه در تاریخی که نوشته ایم به هر موضعی می آید. لیکن چون محقق شد که هریک پسر کیست، بدان سبب میسر شد که هریک را علی الترتیب شعبه ای برکشیم. اکنون بدین تفصیل که می آید، اسامی نبشته شده تا معلوم گردد که اکابر مقدمان اقوام تَایچِیوُت کدامان بوده اند.

۵ جُوچی - او با لشکری که داشت با چینگگیزخان به هم متفق بوده.

۱۰ قورپل بَیادُر - در زمان چینگگیزخان بوده است.  
قاجون بیگی - با او نَگُت خان [بهم] بوده است و با چینگگیزخان مخالف.

۱۵ اودوز بایان - در زمان چینگگیزخان بوده است.  
بغاچی - در زمان چینگگیزخان بوده است.

آدال خان - پیش از زمان چینگگیزخان بوده است و او را پسری بوده تازقوتای قیرپلثوق نام در زمان چینگگیزخان، و با او مخاصمت و بنیاد فتنه انگیزته و مردی بد بوده؛ و معنی قیرپلثوق حسود باشد، و با خویشان خود هم خصومت بسیار می کرد.

۲۰ آنگقو هو قوچو - در زمان چینگگیزخان بوده است.

هَمبَقای قَاآن - این هَمبَقای قَاآن دو پسر داشت: قَدَان تایشی و تودای، و به روایتی دیگر می گویند که او را ده پسر بوده اند اما آنها را نام معلوم نیست. و قَدَان تایشی به جای او بنشست. [چون قَدَان تایشی را اقوام تاتار گرفته پیش پادشاه خُتای فرستادند تا ۲۵ او را هلاک کرد؛ پادشاهی به برادر او تودای رسید؛ و سبب آنکه

عمزادگان او متفق نشدند پادشاه نتوانست شد، و سبب مخالفت هرگز تاپچپوت را پادشاهی و سروری پادید نیامد و بدان سبب برافتادند.

دیگر اقوام تاپچپوت را امرای بسیار بوده‌اند، اما آنچه معلوم شد و از نسخ مختلف نقل افتاد، این جماعت‌اند که ذکر کردیم. ۵

داستان بای سینگفور بن قایدو خان  
و احوال او و [شعب] فرزندان و نسب ایشان  
و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

در دیباچه احوال او و فرزندان او

۵

بای سینگفور جد پنجم چینگگیزخان [بود] و به مغولی جد پنجم  
را بوده اؤگور گویند، و تومینه قآن پسر او است؛ و هراپنسه دیگر  
پسران داشته باشد، لیکن ذکر ایشان نیامده و از اینای زمان کس  
را معلوم نشده. معروف و مشهور از فرزندان او تومینه قآن  
۱۰ است.

### قسم دوم

صورت بای سینگفور و خاتون و شعب فرزندان

این بای سینگفور را همانا فرزندان دیگر بوده باشد، لیکن چون  
شعبه چینگگیزخان با تومینه قآن می رود بر او اختصار کرده آمد.

۱۵ تومینه خان بوداؤو چینگگیزخان بوده یعنی پدر چهارم در بعضی  
اقاویل چنان است.

### آغاز داستان تومینه خان

- چون لطف عنایت ربانی و نظر عاطفت یزدانی در حق یکی از  
 103 / بندگان مقدر بود، اندکی از کار او بسیار گردد / و حال او به  
 نسبت دیگران یکی هزار شود، و امداد آن دمبدم از کتم عدم به  
 صحرای وجود آید، و سلسله عقود نظام آن انتظام یابد، مانند تخم ۵  
 توت و خشخاش دانه، که هرچند در مقدار و شکل و وزن متساوی  
 و متشابه اند، لیکن دانه خشخاش چون بروید، شاخی ضعیف باشد  
 و زیادت از فصلی نیاید، و تخم توت اصل درختی شود برومند که  
 صد هزار شاخ و ثمره از آن تولد کند و به نهایت مراتب کمال  
 نشو و نما و غایت فرط زینت زیب و بهاء رسد؛ و اصل آن قوی و ۱۰  
 ثابت و راست و راسخ باشد و شعب و افنان آن عالی و شامخ؛ و  
 سالهای بسیار بماند و از آن هم ثمره ای که مراد و مطلوب است  
 پدید آید؛ و هم از برگ آن ابریشم که نفیس ترین ملبوسات [است]  
 حاصل شود؛ به خلاف دیگر درختها که هرچند شاخ بسیار داشته  
 ۱۵ / باشد، مثمر نبود و از آن زیادت فایده حاصل نگیرد.  
 و همچنین چون حق تعالی بنده ای را به عنایت خویش مخصوص  
 گرداند، بر صفحات احوال او آثار آن به اظهار رساند، و او را  
 فرزندان شایسته و بایسته مقبل بخشد؛ و چون آن عنایت به غایت  
 نهایت باشد، فرزندان او مستعد سروری و مستحق مهتری باشند،  
 و میان اینای ایام، مقدم و پیشوای اقوام گردند، و ذراری او ۲۰

دراری برج بزرگوارى شوند؛ و به واسطهٔ اعقاب نامدارش نام او و احقاب بى حساب باقى و پاينده ماند؛ چنانکه صورت حال تومينه قآن است که از اوزوغ با فروغ او خانان صاحب دولت و پادشاهان مهيّب صولت، که هريك مهر سپهر کامکارى و مرکز دايرهٔ بختيارى بودند، باديد آمدند؛ و ذکر ايشان به واسطهٔ وجود مبارك پادشاه اسلام، سلطان محمود غازان خان، خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ که مهر سپهر آن خاندان و شمع جمع آن دودمان است ابدًا لله باقى و مستدام خواهد ماند **إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ**.

۵

### داستان تومينه خان

و آن بر دو قسم است

۱۰

[قسم اول] در مقدمهٔ احوال او و فرزندان و ذکر شعب

و نسب ايشان

تومينه خان جدّ چهارم چپنگگيز خان است و به مغولى جدّ چهارم را بُوداُتو گویند. و نه پسر عاقل كافى بهاُذر داشته، و از هريك شعبه و قومى معتبر مشهور پيدا شده، چنانکه اين زمان هريك از آن اقوام بيست و سى هزار خانه باشد، که عدد ايشان از مرد و زن به صد هزار آدمى برسد؛ و اين معنى را بر خلاف و گزاف حمل نبايد کرد چه سبب آنکه عادت مغول از قدیم باز آن است که اصل و نسب خود نگاه دارند، و هر فرزند که در وجود آيد، چون ايشان را ملّتى و دينى نيست که همچون ديگران او را بدان ارشاد کنند؛ پدر و مادر، او را ذکر قبيله و نسب تلقين کنند و اين قدر ضابطه همواره نگاه داشته اند. و اين زمان نيز آن ضابطه پيش ايشان همچنان معتبر است، و بنزد اعراب نيز همين طريقه معيّن

۲۰



و مقّرر است؛ که هریک از این شعبه نه گانه کدام اسم و لقب یافته، و اکنون فرزندان و نوادگان ایشان بدان موسوم و منسوب اند. و این پسران نه گانه، پنج بزرگتر از يك مادر بوده اند و چهار از مادری دیگر. و اسامی ایشان و نوادگان هر شعبه بر این موجب است که مفصل می گردد:

۵

### آنانکه مهتراند و از يك مادر وجود آمده اند /

/104

پسر اول: چاقسو، او را بخشی نیز گفته اند، که قوم نوباقین و اقوام اورو و منگقوت از نسل وی اند، و او را پسران بوده اند، و بزرگتر که قایم مقام شد برون بوده، و پسر بزرگتر او چوچیه، و پسر بزرگتر او [مژگیتی و پسر او] شوگاییکی که قعدود ۱۰ پسران چینگگیزخان بوده است.

پسر دوم: بارین شپیلتوقایچی که قوم... از نسل وی اند و او را يك پسر بوده، اورو نام، و او نیز پسری داشته نام او چائوردای یا یجو بوده، و پسر او شیبای که قعدود پسران چینگگیزخان بوده است.

۱۵

پسر سوم: قاجولا، که قوم بړولاس از نسل وی اند، و پسر مهین او آردمتو بړوله [بوده]، و پسر بزرگتر او [توداین و پسر بزرگترین او چوچیه و پسر بزرگتر او] بولوقان قلچ که قعدود پسران چینگگیزخان بوده است.

پسر چهارم: سیم قاجیون، که قوم هدرکین از نسل وی اند، و ۲۰ پسر او آدازکیدای بوده، و پسر مهین او نام ناوقون، و پسر ناوقون، هوقو و پسر بزرگتر او بورجو، که این پسر قعدود پسران چینگگیزخان بوده است.

پسر پنجم: بَاثْ کِلْگَی، که قوم بُودات از نسل وی اند، و پسر  
مهمین او کُولْگَانِ مِرْگَان، و پسر بزرگتر او تَاژُقُوتای قورپدای  
چُرْقیدای، که او قمدود پسران چینگیزخان بوده است.

### آنان که کمتراند، و از مادری دیگر آمده

۵ پسر ششم: قَبْلْخان [است] که نسب چینگیزخان با وی  
می رود، و چند شعبه دیگر از وی منشعب شده، و چون ذکر هریک  
خواهد آمد، اینجا اطناب نمی رود.

پسر هفتم: اُودُورْبايان که قوم [جُورْيات] از نسل او بادید  
آمده اند.

۱۰ پسر هشتم: بُولْچار دُوقْلان، که قوم دُوقْلان همه از نسل  
وی اند.

پسر نهم: پيسُوتای، و او را جُوچي نَاقو نیز خوانده اند، که  
قوم پيسُوت از نسل وی اند و اُوتچيگن بوده و معنی اُوتچيگن پسر  
کوچک است [که در خانه و يُوژت مانده باشد، یعنی خداوند آتش  
۱۵ و يُوژت بوده است].

و مجموع این پسران مذکور را برادران و برادرزادگان بسیار  
بوده اند و اقوام بسیار شده، تمامت بَهاؤر و معتبر، لیکن آنانکه  
بزرگتر و قایم مقام بوده اند، نام ایشان نبشته شد، و از آن دیگران  
معلوم نیست.

۲۰ و نام فرزندان بزرگ تومینه خان، که هریک قایم مقام  
پدر خود گشته اند، جهت آن نوشته آمد تا معلوم گردد که هریک  
از ایشان قمدود کدام فرزند و نواده قَبْلْخان است تا بطن پنجم او  
که فرزندان چینگیزخان اند، و تا به فهم آسان رسد، اسامی ایشان

- 105 / مفصل بر جدول نهاده شد، بر این هیأت: /  
و تمامت این شعب و اقوام مذکور، بنده چینگیزخان شده‌اند  
و این زمان نیز راه بندگی دارند.  
و بعضی از ایشان کوچهای نیکو داده‌اند و بعضی با مخالفان  
و دشمنان یکی شده، و عاقبت الامر سزای خود یافته، بیشتر را ۵  
کشته، و بازماندگان از جمله بندگان شده‌اند، چنانچه در داستان  
چینگیزخان مشروح بیاید، و بعضی از حکایات ایشان در هر  
شعبه‌ای یاد کرده شد، از آنجا مطالعه باید کرد تا معلوم گردد.

- [قسم دوم] در صورت تومینه‌خان و خاتون او و شعب فرزندان او  
تومینه‌خان را به موجبی که در قسم سابق گفته آمد، نه پسر ۱۰  
بوده چنانچه اسامی ایشان مفصل ذکر رفت؛ و این زمان شعب  
ایشان و فرزندان ایشان غیر فرزندان قبُل‌خان که چون از اجداد  
چینگیزخان است داستان او علی‌حده خواهد آمد، کشیده شده بر  
این مثال:

- ۱۵ / صورت تومینه‌خان و خاتون و شعب فرزندان /

## داستان قَبُل خان بن تُوْمِيَنَه خان

و آن بر دو قسم است

### قسم اول

در دیباچه احوال او و فرزندان و شعب ایشان

۵ قَبُل خان جدِّ سوم چپَنگُگِزخان است و مُغولان جدِّ سوم را اِلپَنجِيك خوانند؛ و از او قبایل و شعب بسیار متولد و منشعب گشته اند، و فرزندان و نوادگان او را قِيَات خوانند.

و پسر بزرگتر او اُوکِن بَر قاق بوده. و معنی اُوکِن دختر است. و از آن جهت که به غایت کمال خوب چهره و پاکیزه بوده، چنانکه ۱۰ خداوندان نظر در حسن منظر [و شمایل] او واله و حیران گشتندی و رویی بزرگ گشاده بغایت گرد و غبغبی تمام داشته، او را اُوکِن بَر قاق گفته اند؛ و هم در جوانی نمانده. و پسری داشته قُو تُو قُو یُو زکی نام، و پسر او سَچَه بیکي بود، و تمام قِيَات یُو زکِن از نسل وی اند. و حکایت مخالفت ایشان با چپَنگُگِزخان در موضع ۱۵ خویش خواهد آمد.

و چون اقوام تاتار بنده و متابع پادشاه خِثای، اَلتَن خان بوده اند، و به سبب آنکه قَبُل خان اِلچیان او را کشته بود، میان ایشان عداوت راسخ گشته، و نیز فرزندان قَبُل خان را به سببی که ذکر آن خواهد آمد، با اقوام تاتار خصومت و محاربات افتاده، از ۲۰ این روی، همواره در کمین و انتهاز فرصت می بودند. ناگاه

فرصت یافتند و او کین بر فاق را بگرفتند و پیش آلتان خان فرستاد فرمود تا او را به میخ آهنین بر درازگوش چوبین دوختند تا هلاک شد.

و پسر دوم او بر تان بهادر بوده که جد چینگگیز خان بود، و ذکر احوال و شعب فرزندان او در داستان علی حده، متعاقب خواهد آمد.

و پسر سوم قوتوقتمونگیر، که از نسل او اقوام بسیار بوده اند و پسری داشت نام او تاینچو که بعضی قیات از نسل وی اند.

و پسر چهارم، قدان بهادر که اقوام و امرای بسیار از نسل او بوده اند، و حکایات [ایشان بسیار است.

و پسر پنجم قوتوله قان، و او با وجود برادران، بعد از پدر پادشاهی کرده و حکایت [او طولی دارد؛ و هر چند در مبدأ حال با چینگگیز خان متفق بوده، بعد از آن با او ننگ خان یکی شده، و آن حکایت در داستان چینگگیز خان به موضع خویش بیاید.

و پسر ی بزرگ داشته که قایم مقام او شده، نام او جوچی خان با هزاره خود با چینگگیز خان متفق بوده، و به لشکر او منضم شده.

و پسری دیگر داشته نام او آلتان، و در اوایل با چینگگیز خان متفق بوده، و بعد از آن به واسطه آنکه در وقتی که چینگگیز خان با قوم تاناز جنگ می کرد، قرار کرده بودند که به غنیمت مشغول نشوند، و او به سخن خویش وفا نکرد، چینگگیز خان غنیمت از او باز گرفت. برنجید و پیش او ننگ خان رفت و عاقبت الامر هم بر دست لشکر چینگگیز خان کشته شد.

و پسر ششم او تودوگان او تچگین بود. و وضع قبل خان و خانوش

و شعب فرزندان ایشان بر این هیأت است که مثبت می شود،  
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ/.

## قسم دوم

در حکایات قَبْل خان و فرزندان او و جنگها و مصافها که ایشان کرده اند، آن مقدار که معلوم شد

- اما از آن قَبْل خان قضایا و حکایات بسیار است، و او پیش اقوام مُغول ناموس و اعتباری تمام دارد، و پادشاه و پیشوای اقوام ۵ و اتباع خود بود. و چون او و تمام فرزندان، [بِهَآذَر و مبارز] و بغایت دلیر و توانا بوده اند، آوازه ایشان به ولایت [خِتای پیش] آلْتان خان و امرای او رسیده بود، و در نظر او بزرگ و معتبر آمده. خواسته که به وی وسیلتی جوید و از جانبین جاده یگانگی و دوستی مسلوك باشد ایلچیان را به استدعای او فرستاده. ۱۰
- و چون آنجا رفت، آلْتان خان او را تمکین و احترام تمام کرد و طعامهای لذیذ گوناگون و شرابه های خوشگوار بی اندازه حاضر گردانیدند. و چون اهل خِتای به مکر و غدر منسوب باشند، و خصمان قوی را در خفیه به حیلَت قصد می کرده اند و به دارو دادن شهرت داشتند، قَبْل خان توهم و تخیل کرده که زهر در آش به وی ۱۵ دهند؛ هر لحظه به بهانه آسایش بیرون می آمد و آمد شدی می کرد. و چون هوا گرم بود، به اسم آنکه تا خنک گردد در آب می رفت؛ و ادمان کرده بود که آن قدر زمان که سر گوسفندی بخورند در زیر آب درنگ کردی بر موجب معتاد در میان آب می ایستاد و استفرغ تمام می کرد و باز پیش آلْتان خان می رفت؛ ۲۰

و بر قاعده آتش و شراب بسیار می خورد. خُتاییان تعجب می نمودند و می گفت خدای تمالی او را صاحب دولت و شوکت آفریده که قوت آن دارد که از [آتش و] شراب بسیار ممتلی و مست نمی شود و قی نمی کند.

۵ بعد از آن روزی سرمست بود، دست زنان و پای کوبان در پیش آلتان خان رفت و ریش او بگرفت و با وی مذلت کرد. چون امرا و کزیکتائان آن جرأت و انبساط دیدند، گفتند این چه استخفاف است که با پادشاه ما می کند، و قصد قبل خان کردند. او چون آلتان خان را شادان و خندان دید، به تَلَطُّف پیش آمد و گفت: گستاخی کردم و جرأت نمودم، اگر آلتان خان مرا در گناه می آورد و اگر زنده می گذارد، او داند. اختیار از دست من برفت و کاری و حرکتی که کردم [کردم].

آلتان خان چون پادشاهی متعطل بود و عاقل، دانست که قبل خان را قبایل و اتباع بسیار است، اگر او را بدین خرده قصد کند، ۱۵ من بعد آقا و اپنی او از سرِ عداوت، به مکافات و مجازات برخیزند و منازعت و خصومت دراز گردد. آن را بر ظرافت و بازی حمل کرد و خشم فرو خورد از سر آن درگذشت. فرمود تا از خزانه چندان زر و جواهر و جامه بیاوردند که هم بالای او شد، و تمامت به وی داد و او را به اعزاز و اکرام هرچه تمامتر بازگردانید.

۲۰ امرا در خلوت با آلتان خان گفتند او را اجازت انصراف دادن و کار او مهمل گذاشتن مصلحت نیست. در حال بر عقب او ایلچی فرستاد تا باز گردد. قبل خان گفت سخنی و کینگچی که میان ما و ایشان بود، تمام شد و به اجازت جدا شدیم. این طلب چه معنی دارد! و اجابت نکرد و سخنهای درشت گفت، ایلچیان باز گشتند. ۲۵ نوبتی دیگر آلتان خان باز به طلب او ایلچی فرستاد. قبل خان از



خانه بیرون بود؛ و خاتونان با ایلچیان گفتند که او رفته است تا پسران و عروسان را بیارد.

ایلچیان مراجعت نمودند و در راه قَبْل خان را دیدند که با چند نُوگر به تعجیل می‌رفت. او را بشناختند و بگرفتند و ببرند. در راه به خانه آنّادای خود سَالجیوئای رسید. سَالجیوئای چون قضیه معلوم / 108 کرد، گفت همانا سرا به نیکی طلب نداشته باشد و قصد تو کند. و اسبی آغیر خنک دهنده داشت، بدو داد و گفت: هنگام فرصت، تازیانه زن و بدوان که ایشان به تو نرسند.

ایلچیان در شب پای او در رکاب می‌کشیدند. روزی فرصت یافت و عنان باز کشیده اسب را بدوانید و بگریخت، و ایشان در ۱۰ وی نرسیدند. تا به خانه رسید. ایلچیان بر عقب پیامدند، و عروسی که از قوم قُورُلّاس خواسته بود متی نام، خرگاهی نو آراسته داشت. آن را از برای ایلچیان زده، و ایشان را فرود آورده، و بعد از آن جهت آنکه پسران حاضر نبودند، با عروسان و خدم گفته که شما را برای آن سته‌ام و چندین خدم و حشم به جهت ۱۵ آن می‌دارم که در چنین وقتی که خطر جان است جمله با من موافقت نمایند تا این ایلچیان را بکشیم؛ و اگر عذر آرید شما را بکشم. چون ختایان قصد من می‌کنند و زنده نخواهم ماند، اول کار شما بسازم. چه گفته‌اند که مرگ به انبوه خوش است. جمله متفق شده‌اند و با او قصد ایلچیان کرده و ایشان را کشته، و از آن ۲۰ قضیه جان به سلامت بیرون برده. بعد از مدتی قَبْل خان رنجور شد و بمرد؛ والسلام.

## و اما حکایت پسران او

چنان است که جمله بَهاذُر و مبارز و دلاور بوده اند، چنانکه هیچ کدام روی از لشکرهای جَزَار نگردانیده اند، و هیچ یاغی را با ایشان مجال و قوّت برابری نبوده، و حکایات بَهاذُرِ ایشان بسیار است. ۵

و از جمله حکایات ایشان یکی آن است که چون بغایت بَهاذُر بوده اند، در حال مصاف با دشمن از نُوگُران جدا شده در گوشه ای می ایستادند. کسانی را که بر نوکران ایشان دوانید [ند]ی، می شکستند و اموال ایشان را غارت کرده به خانه های خود می بردند. ۱۰

و اکثر آن بودی که تا ایشان به خانه رسیدندی، زنان ایشان را از گریه اشک در چشم نماندی. چه بواسطه آنکه عظیم دلاور و متبّور بودند، از مخاطره ایشان ترسیدندی، ولیکن پیش ایشان بازماندی. پیش تُوفا از قوم بُرولّاس بر در بازماندی، بعد از آن ۱۵ قَدّان بَهاذُر و قُوّله قان جداگانه به زمین قورلّاس به یورتهای خود روند. ولورنك ملتانك و سورتاق بهادر آموخته بودند که همواره قوم بَیّات قورلّاس را می دوانیدند و بر آن چیره گشته. در آن وقت ناگاه در رسیدند و آغاز فتنه کردند. قَدّان بَهاذُر به مادیانی برنشسته بدوانید، و یکی از ایشان را بینداخت و اسب او را ۲۰ بیاورد. ایشان چون چنان دیدند، گفتند که اینها چه قوم اند که چنین کارها می توانند. مگر از قوم بَیّات قورلّاس نیستند؛ و دیگر آنکه زنان ایشان دویده برابر لشکر می آیند؛ و گله بانان ایشان نیز بی تعاشی به جنگ می آیند. و فرمود تا کسان ایشان انتظار جمع شدن لشکر کنند، و از یکی از آن زنان که دوان پیش لشکر باز

- می آمدند پرسیدند که اینها چه قوم اند؟ گفتند ما از قوم اوگلات ایم.  
ایشان تعجب نمودند که اوگلات چه قوم باشند!
- بعد از آن قَوْلُهُ قَاآن و قَدَاآن بَهَاڈر با بیست نُوگُر که داشتند،  
نیزه را راست کرده بر لشکر دوانیدند. لشکریان با خود گفتند  
اینها چه کسان اند که چنین دلیر می آیند. کار ایشان بازیچه نیست. ۵  
بعضی گفتند که اینها آن کسان اند که یکی از ایشان تنها بر ما  
دوانید و مرد انداخت و اسب بزد، آنک او است که می آید. لوروك  
سلساڭ و نورتاق بهادر گفتند که در میان این هزار مرد بَهَاڈر و  
دلاور باهم نباید دوانید؛ و عنان برتافتند و به جنگ آمدند. و  
قُوئُولَا قَاآن نیزه را چنان بر توروك قلتانك زد که از جوشن بگدشته ۱۰  
به گوشت باز و فرو رفت، و بر جوشن و بن شانه گذر کرده در  
ساق پایش نشست. او از سختی زخم چنان قوت کرد و دفع افتادن  
را چنان عنان بکشید که زبان اسب به دهنه لجام بریده شد و او  
بیفتاد؛ و هم در پی قَدَاآن بَهَاڈر بورتاق را بیفگند.
- و چون کودکان و قفاداران ایشان مردانه بودند هردو به سلامت ۱۵  
از میان لشکر بیرون آمدند. و توروك متلنانك عذر آورده که من  
در دامن قَوْلُهُ قَاآن نظر تعجب می کردم. / ناگاه در پای اسب سپید  
خود افتادم؛ و اسب او را خاقانچین گفتندی.

### دیگر حکایت آنکه

- قَدَاآن تاپیشی به تودوورملکه حلمن از قوم مِرگیت ایلچیان فرستاد ۲۰  
و پیغام داد که با هم اپل شویم و پشته های بلند پهن را با هم زیر  
پی کنیم و در طرف شاهراهها را باهم بسپریم و با یکدیگر متفق  
باشیم. چون ایلچیان پیغام رسانیدند، جواب ناگفته به کارد تیز

کردن مشغول می بود. ایلچیان پرسیدند که ای آئده تویان چه معنی دارد که کارد تیز می کنی و جواب ما نمی گویی؟ تودور گفت: کارد برای آن تیز می کنم تا آن يك چشم قَدَّان آئده را بدان برکنم.

ایشان باز گشتند و آن سخن را به قَدَّان بَهاؤر رسانیدند. قَدَّان گفت: سخن سخت آغاز فتنه باشد. ما تا غایت جنگ نخواستیم. آغاز ایشان کردند. بعد از آن گفت: اگر من ترا از سیم دوانیدن بیرون گذارم چه مرد باشم و اسب شقولان رنگت خود را یال برید و بینداخت، و از طرف دست راست پیش قُوئله قَاآن که آقای او بود کس فرستاد؛ و از دست چپ به قُوْدایِ خویش آرپنچ چینه پیغام داد؛ و سوم روز لشکر ساخته برنشست؛ و تودور سلکه حیکین را زنده بگرفت. و پسر او تُوَقْتای در آن مصاف نه زخم خورده بود، با میمنه لشکر به در رفت و بگریختند.

و قَدَّان تاپیشی با تودور گفت: ای آئده، تو پریر چشم مرا به دهان برمی کنی. امروز من آن ترا به دست برمی کنم. و چشمش را برکند و بکشت؛ و میسره لشکر او را گرفته فرو آمد.

و تُوَقْتا بعد از سه سال چون زخمهای او درست شده بود، لشکر خود را بیاراست و ایلچی نزد قَدَّان فرستاد، که مَغولان پیش از این زمین مصاف و روز جنگ را معین کرده، جنگ کردند. ما نیز این زمان همان قاعده مصاف دهیم.

۲۰ چون ایلچیان برسیدند، قَدَّان تاپیشی تمامت امرای خود را جمع کرد و قِمیز بسیار حاضر گردانیده، و در آن قُوْر پُلَتای گفت: ای امرا، بسیار اندیشه کنید و کِنگاچ کرده، ایلچیان را جواب گوید. هیچ یکی جوابی نگفتند. قَدَّان گفت: اسب کرگان خود را دانسته گذاشتم، و مادران ایشان را بکلی دوشیده پیش شما آوردم. ایلخان را جواب گویند. هم نگفتند. به عبارتی دیگر سخن

کرد و گفت: ایلچیان اولوس آمده‌اند. جوابی معین نگویید، چه این جمعیت برای مصلحت ساخته‌ام. همچنان هیچ جواب نگفتند. قَدَّان تاپیشی چون چنان دید با ایلچیان گفت: من چنین جمعیتی ساختم و امرای دلای را جمع کردم. چون جوابی نمی‌گویند، شما نیز بازگردید.

۵

و در آن حال آقای او اَدال قان گفت: ای قَدَّان تاپیشی، چرا تو جواب نمی‌گویی و به دیگران حواله می‌کنی؟ و بعد از آن به برادری ساجان که مردی اوزغوتای بود گفت: ای دمنه صفت چاپلوس، چند دمنگی و چاپلوسی کنی، در حالتی که سیزده ساله بودی با تاتار، که مقدم ایشان کوتون باراقا و جالی بوقا بودند نه مصاف کردی؟! اکنون نیز همان معنی دارد. به آقایان و بزرگان حواله می‌کنی تا نیک مردی خود را پیدا گردانی؟! نبینی کلنگ با همه بزرگی علف و رِگل می‌خورد، و شاهین بدان کوچکی گوشت و چربی! سخن بی‌فایده چه وجه دارد؟! از کشتن و زدن و گرفتن باید گفت.

قَدَّان چون این سخن بشنید با ایلچیان گفت که با توتقای بگویید که دو قوچ برهم زنند، تا یکی مجروح و شکسته نگردد از هم جدا نشوند، و اگر باز گردند باز سرو زنند تا یکی مجروح شود. حال تو همچنان است، می‌خواهی که کینه پدر خواهی. تا تو سر چه کنی؟! مرا بر دست راست قوتلاقان نام آقایی به‌ساز است. از زمین غوز قوتاس جو بور که مسکن دیوان است که از شوکت آواز او صدای آن کوه‌های بلند ضعیف نماید، و از قوت پنجه وی پنجه خرس سه ساله سست می‌گردد، و از صولت حمله او آب سه رودخانه در جنبش می‌آید، و از زخم و ضربت او فرزندان سه مادر در گریه می‌آیند.

و بر دست چپ قودایی هست آریق‌چینه نام، که چون در بیشه ۲۵

انبوه شکار می کند گرگت کبود را می گیرد / و بر زمین می زند، و ۱۰/ سر و دست پلنگ را درهم می خاید و سر و کردن شیر را درهم می شکند، و اصل او از زمین اُزْجُور باشد که هم مسکن دیوان است.

۵ و بر قلبگاه لشکر قَدَّان تاپیشی نامی است که اگر بز کوه و کمر حمله کند دست و پای خطا نکند. چون ما هر سه باهم جمعیت کنیم او را از ولایت و مقام او براندازیم، و از خان و مان و خیل و حشم جدا گردانیم. اکنون اگرچه سخن دراز شد، اما شما فرزندان را که ایلچیان اید از برای آن فرستادند که از همه اُولوس ۱۰ فہیمتر و نیکوترید، باید که این سخنها را فراموش نکنید و بگویید. اکنون همچنان کنیم و جنگ کنیم.

بعد از آن چون ایلچیان را بر نشانند و روانه گردانیدند، قَدَّان تاپیشی گفت: ای امیران، بسیار بر بسیاری شما اعتماد کرده سخنها بزرگت گفتم. گوتا جواب که فرستادم صواب بود یا خطا. ۱۵ و دیگر باز اُوزْغوتای به بردای ساچان گفت: همچنان که کسی بر عقبه صعب بیراه راه تواند یافت و از آب بزرگ عمیق تواند گذر یافتن، بی خطا و عین صواب گفتمی.

آنگاه قَدَّان تاپیشی گفت: پیش از آنکه خصم بیاید و بر در خانه بایستد، می باید رفت و بر در خانه خصم ایستادن. در جواب ۲۰ این سخن جوانان باوُرچیان و کاسه داران گفتند: چون ایشان از قَراسلنگه که مقام ایشان است به قراوانان که مقام ما است آیند، ایشان را سر بگویم و بمیرانیم. قَدَّان تاپیشی گفت: ایشان خود کدام عاجزانند! اما گفته اند در مصاف دادن سخن بزرگ نمی باید گفت و بالای مرتبه خود پای نباید نهاد. شما سخن بزرگ ۲۵ می گوئید. مگر ما را که به دوال ماند و دست و پای ندارد سر

توان کوفت. دشمنی که او را دست و پای باشد کی گذارد که او را سر بکوبیم؟! شما می‌گویید چون ایشان اینجا آیند، بعد از آن جنگ کندیم. مرد سیر متنعم مشیت محکم نتواند زدن مگر بر کاغذ تواند گذرانید. و اسب فربه گرد پشته تواند گردید و بر سر بالا نتواند دوید!

۵

مصلحت در آن است که اسبان ما را به آرزوی علفهای تازه ایشان، و جوانان نورسیده را به آرزوی خوردن حصه‌های گوشت ایشان بدوانیم. چه اگر ایشان اینجا آیند در حال مصاف، خان و مان و زن و فرزندان در خاطرهای شما بگذرد و شما را مشوش و دودل گردانند. و همگنان را معلوم است که پدر من هَمبَقای قان مرا معین بر سر شما گذاشته و حاکم گردانیده. باید که چون من سوار شوم و عزم آن طرف کنم باز نمانید و مخالفت نکنید. چه اگر مخالفت کنید پیدا باشد که مرا که قَدان تاپیشی‌ام چه قدر مضرتی رسد. مضرتی که به تمامت قوم تاپیچوت رسد. و همان روز از جوانب لشکر برنشانند و روانه شد.

۱۵

و چون ایلچیان توقتای پیغام قَدان تاپیشی رسانیدند، او نیز چنانکه عادت [بود] توتق را یا غلامیشی کرد و لشکر برنشانند، و به استعدادی تمام برابر آمد. چون جنگ کردند، توقتای بیکی هفت زخم خورده و با میمنه خود به بالای رودخانه سِلَنگه برفت، و قَدان تاپیشی بر پی او بدوانید. چون نتوانست رسید باز گشته، و میسره و قلب او را بگرفت و فروآمد. والقصه...

۲۰

و هر شش پسر از يك مادر بوده‌اند نام او، قُواقُولُقُو: قُوا پاکیزه باشد و قُولُقُو نام است. و این خاتون از قُنقِرَات بوده و برادری داشته از او کهنتر، نام او سَلاینِ تِگین. و به واسطه او، قَدان بَرهادر با تاتار جنگهای بسیار کرده.

۲۵

و آن قضیه چنان است که وقتی سائین تِگین رنجور شد، و قامی از قوم تاتار، چیرِ قُل بُودُی نام را، جهت معالجه او طلب داشتند؛ و قائلِ پیشی کرده، و او نماند. قام را چیزی بدادند و باز خانه فرستادند. بعد از آن آقا و اینی سائین تِگین رفته اند و آن قام را کشته. و به سبب آن پسران قَبْل خان را قودایی سائین تِگین ضرورت گشته با اقوام تاتار جنگ و مقاتلت کردن. و در موضعی که آن را نران سنگدان گویند مصاف داده اند.

- قَدَّان بَهْاؤُر و مَتر بَهْاؤُر، از تاتار به بعد آنکه قُوْتالی بزرگ برسد، برابر همدیگر ایستاده اند و بانگ زده و جنگ خواسته. قَدَّان بَهْاؤُر نیزه / برداشته و برابر مَتر آمده، و [سنان] ۱۱۱/ چنان بر زین کوهه او زده که شکافته و به اندام [او و] اسب او رسیده و زخم کرده، و مرد و اسب را هر دو انداخته. و مَتر مدت سالی به آن زخم مبتلا بوده، و چون صحت یافته، باز به موضعی که نام آن بوله ایلگیت است، ایشان هر دو، دیگر بار جنگ کرده اند. و قَدَّان بَهْاؤُر نیزه را چنان بر پشت مَتر زده که از شکم گذشته و او را کشته.

و در آن مصاف بوده که پدر هوسون ابوگان، قَائِن مَنین، که از جانب قَدَّان بَهْاؤُر بوده و اسب او را تیر بر گردن زده بودند و کشته، پیاده می آمد، و ده سوار نیزه دار می آمدند روی به ایشان نهاده، و به زخم شمشیر جمله را گریزانیده، و مظفر و منصور بیرون آمده. و بعد از آن قضیه پسران قَبْل خان با تاتار مصافها کرده اند. و ذکر آن حکایات و دیگر بَهْاؤُرپها که ایشان کرده اند، متعاقب می آید.

و از جمله شش پسر قَبْل خان، قُوْتله قَاآن پادشاه شد و مدتی ۲۵ خانی کرد؛ و هر چند برادران او تعامت بَهْاؤُر بوده اند؛ او به قُوْت



و شجاعت از ایشان زیادت بوده، و شعرای مغول در مدح او اشعار بسیار گفته‌اند و صفتِ شجاعت و بَهاذِرِ او کرده.

و می‌گویند آوازِ او چنان بلند بوده، که صدای بانگ او از هفت پشته می‌گذشته، و به صدایی که با کوه و کمر افتد مانده بود؛ و پنجه‌های او مشابهِ پنجه‌های خرس؛ و آدمی‌ای را که از آن ۵ درشتتر و باقوّت‌تر نبود، به دو دست برگرفتی و بر مثال تیرِ چوبی، بسی تعب [و زحمت] دو تا کردی و پشتش را بشکستی.

و چنان آورده‌اند که در شبهای زمستان درختها بر آتش نهادی

و برهنه بر کنار آن بخفتی و از [آن] آتش که می‌سوختی، اخگرها ۱۰ بر اندام او افتادی و سوختی، و او بدان التفات نکردی؛ و چون بیدار شدی پنداشتی که شپش او را می‌گزد. اندام را بخاریدی و باز در خواب شدی. و خورش او هر نوبت گوسفندی آرکِ بزرگ بودی و یک آرْقوتِ بزرگ قِمِیز، و هنوز سیر نگشتی.

و به سبب آنکه اقوام ثاتار برادرش اُوکینِ بَرَقاق را و عم‌زاده ۱۵ پدرش هَمبَقای قان را، که پسرزاده چَرَقَه لَپَنگُوم بود گرفته، پیش اَلْتان‌خان فرستادند تا بر آن صفت که ذکر رفت هلاک کرد؛ لشکر کشید و به خِتای رفت و با اقوام و لشکر اَلْتان‌خان مصافها داد، و بعضی از ولایت او را غارت کرد. و چپَنگُگِزخان به وقتی که عازم ولایت خِتای شد و به جنگ اَلْتان‌خان برمی‌نشست، به حضرت ۲۰ ربانی تضرّع کرد و گفت: سبب آنکه پادشاهان خِتای، هَمبَقای قان و اُوکینِ بَرَقاق و قَدان بَهاذر، [که] آقایان من بودند کشته‌اند و بر ایشان ظلم کرده؛ به مکافات ایشان می‌روم و از تو خدای بزرگ یاری و نصرت می‌خواهم. و بعد از آن برنشسته و روان شده. والسلام.

حکایت رفتن قُوتَلَه قَاآن به جنگ اَلْتان خان پادشاه خِتای  
به قصاص خون هَمبَقای قَاآن و شکستن لشکر خِتای و  
گرفتن اَوَلجَه های بسیار و افتادن او به دست قوم دُوزبان  
به گاه مراجعت و خلاص یافتن و رسیدن به خانه، درحالی  
که تعزیت او خواستند داشت.

۵

هَمبَقای قَاآن پسرزاده چَرَقَه لینگقُوم، پسر سُوَرَقُد و چپنه که در  
آن زمان پادشاه قوم تَایچپُوت بود، پیش اقوام تاتار رفته تا از  
دختران ایشان یکی را جهت خویش اختیار کند. ایشان رنجیده اند  
که چگونه دختران ما را چنین خواهند. او را با چند نُوگر گرفته اند  
و چون متابع و مطیع اَلْتان خان بودند، پیش او فرستادند. اَلْتان خان  
فرمود تا به موجب عادتِی که داشته اند، او را بر درازگوش چوبین  
دوزند تا بمیرد.

در حالتی که او را به سیاستگاه می بردند، بُولغچی نام از  
نُوگرانِ خود را پیش اَلْتان خان فرستاده و پیغام داده که مرا به  
مردی و هنر و چَرپک خود نگرفته ای، و دیگران مرا گرفته پیش  
تو آوردند. مرا بدین خواری و زاری می کشی، و قَدآن تَایپیشی و  
قُوتَلَه قَاآن / و تودای و پسران ییشوگائی بَمَآذر، سرور و آقا و  
اینی اقوام و اَلوسِ مُغول را دشمن می گردانی و ستیزه می انگیزی.  
هرآینه به مکافات و قصاص خون من برخیزند ترا مصلحت  
نیست.

۲۰

آلتان خان از سر بی التفاتی و استهزا گفته است: هم تو که این پیغام فرستاده‌ای، برو و آن جماعت را خبر کن. و چون همبَقای قآن را کشته، بُولغاچِی مذکور را اُولاغ داده روانه گردانیده تا خبر کشتن او به اقوام وی برساند. در راه به قوم دُوربان رسید و اُولاغ خواست، ندادند. با ایشان گفت: اگر فردا روز، لشکرهای ما مانند کوه گران و آب روان این جایگه نیارم، چه مرد باشم! مبادا پشیمان گردید و گویند چرا سخن بُولغاچِی قبول نکردیم. بدو التفات ننمودند، و اُولاغ خَتائیایان بگذرانید. چون اسبان خسته شدند، در راه بگذاشت و پیاده برفت؛ و حال همبَقای قآن که چگونه کشته شد، با پسرش قَدآن تاییشی و پسر او تودای و قوتله قآن که پادشاه آن قوم بود، و پیسوگای بَهادر که عمزاده پدر همبَقای قآن بود، بشرح تقریر کرد.

و شجره نسب این جماعت مذکور بر این نمط است:  
همبَقای قآن بن سوزقُد و چپنه بن چَرَقَه لپَنگُموم بن قایدو خان.  
قَدآن تاییشی بن همبَقای قآن.  
تودای بن قَدآن تاییشی بن همبَقای قآن.  
قوتوله قآن بن قُبُل خان بن تومینه خان بن قایدو خان.  
پیسوگای بَهادر بن بَرَتان بَهادر بن قُبُل خان بن تومینه خان بن قایدو خان.

چون خبر بدیشان رسید، قَدآن تاییشی و تودای و پیسوگای بَهادر باتفاق با اقوام و آلوس بسیار مُنول کِنگاچ کردند که به مکافات و قصاص خون همبَقای قآن برنشینند. و قوتوله قآن را به خانی معین گردانیده، جمله لشکرها با وی گراییدند و به جانب خَتای رفتند. و چون آنجا رسیدند، جنگ کردند و لشکر آلتان خان را بشکستند و بسیاری از خَتائیایان بکشتند و غارت کردند، و

اُولُجَه‌های بی‌اندازه که خرفته بودند بر لشکر بخش کرده انصراف نمودند.

و قوتله‌قآن جریده در راه قوشلا‌مپشی کرده می‌آمد. قوم دُورْبان چون او را جریده دیدند، فرصت یافتند و لشکر کردند و ۵ در میانه راه او را بزدند و لشکر و نوکران او پراکنده گشتند. و او گریخته می‌رفت تا به موضعی رسید که وَحَلِ عظیم بود. اسب را در آن راند و فروخته در گل بماند. او يك پَسای را بر زمین نهاده، [چست] به کنار آب جست. و یاغی که بر عقب او می‌آمد، بدان طرف رسیده و آواز داده که مرد مُغُول چون از اسب جدا شد ۱۰ چه تواند کرد؟! به لطف و خوشدلی بازگردد. او التفات نکرده و تیری چند به ایشان انداخته و دور گردانیده. و باز به کنار آب آمده و موی پیشانی اسب گرفته و بی‌زحمت و مشقت از گل بیرون کشیده و به صحرا انداخته، و در حال برنشسته و روان شده. و یاغی از آن جانب آب مانده. و پیش از آنکه قوتله‌قآن به خانه ۱۵ رسد، لشکر و نوکران او [که] منهزم شده بودند به خانه رسیده‌اند. و چون او متعاقب نیامده، ایشان را محقق نموده که او را کشته باشند.

پیسوگای بهادر آش ترتیب کرده و پیش کسان هَمْبَقای‌قآن، قَدّان‌تاپیشی و تودای و خاتون قوتله‌قآن برده، تا خبر واقعه ۲۰ بشنواند و کاسه گیرند. چون بشنوانید، قَدّان‌تاپیشی و تودای به آواز بلند گریه کردند. خاتون قوتله‌قآن گفته که چون جماعت اینیان درآمدند و به هم برمی‌آمدند و پریشان بودند، عجب داشتم تا ایشان را چه حادثه افتاده. و این زمان که شنیدم، باور نمی‌داشتم.

مرا همی نشود این سخن ز کس باور

مگر به خواب درم، وین به خواب می بینم  
 چه قوتله قان آن است که در حق او گفته اند که: آواز او مانند  
 صدایی است که بر آسمان رسد، و پنجه او مثل پنجه خرس سه  
 ساله است، همانا او نه آن کس است که اجل او به دست قوم  
 ۵ [دوربان] باشد. ان شاء الله به کاری مشغول شده باشد و ناگاه  
 برسد.

و قوتله قان / چون اسب را از گِل برکشید و می آمد، با  
 خود گفت: چگونه آن نامردان با من چنین حرکت کنند، و من از  
 ایشان چیزی نبرم و تهیدست با خانه روم. باز گردید و در آن  
 ۱۰ حدود گله های ایشان می گردید. آئینری نیکو را بگرفت و گله مادیان  
 در پیش انداخته می تاخت. و چون بهارگاه بود، در آن صحرا خایه  
 بط [بسیار] یافت و چیزی نداشت که در آنجا نهد، او غها را از  
 پای بیرون کرد و پر از خایه بط از فتراک خود درآویخت، و بر  
 ۱۵ آئینری برهنه سوار شد و اسب خویش را می کشید و مادیانان را  
 می راند تا به خانه رسید.

در آن حالت که پیسوگائی بهادر آتش برده بود و به تعزیت مشغول  
 می شدند، چون ایشان را نظر بر وی افتاد، جمله شادمان و خندان  
 گشتند و خرمیها کردند؛ و تعزیت به تهنیت مبدل گشت. و  
 ۲۰ خاتون او گفت: نمی گفتم که او چنان مرد نیست که هرکس او را  
 تواند کشت؟!

### شعر

سوار جهان پور دستان سام به بازی سر اندر نیارد به دام

## حکایت

## کِنْگَچِ اقوام تاجیوت بعد از هَمَبَقای قَاآن

چون هَمَبَقای قَاآن را اقوام تَاآثار به موجبی که شرح داده شد گرفته پیش آلثان خان بردند و او را بکشت، بعد از مدتی خویشان ۵ و فرزندان او و امرای تاجیوت جمع شدند تا به جای او یکی را به پادشاهی نصب کنند. مدتی در آن کِنْگَچ بودند و به هیچ یک رضا نمی دادند. قَدَّان تاپیشی به صحرای کوی کِهَر فرو آمد و نزد گورخان، عم او نَگت خان، پادشاه قوم کِسَرایت رفت. گورخان در کوکاباس قوقاناس بود. ده روز آنجا مقام کردند. به وقت بازگشتن، ۱۰ باوُزچیان گورخان کوزه تراشون پیش آوردند تا کسایه گیرند. قَدَّان تاپیشی فرمود تا نوگران او هر یک جرعه ای خوردند و باقی او تمام کرد.

نوگران چون استفراغ کردند، در ایشان اثر نکرد. او استفراغ نکرد و گفت: همانا مرا زهر بهار دادند؛ و رنجور شد و بهارگاه ۱۵ نماند. چون پاییز درآمد، عاقبت الامر روزی جمع شده بودند، با نوردو پِلْگشی که از جمله عم زادگان ایشان بود و مقدم و بزرگی قوم، گفتند تو در این باب چه می گویی و لایق و مناسب این منصب که را می دانی؟ او گفت: تَارُقُوئای قیریلْتُوق بگوئید، و او هم از عم زادگان ایشان است، پسر ادال خان. او نیز گفت: من چه گویم، ۲۰ مِتوگان ساچان بگوئید.

و مِوگان ساچان گفته است من چه گویم، من چو گنجشک بر  
 دام بجهم تا پایم در دام افتد. پرستوی سیاه بر سر درخت قراغنه  
 رفته و در دام نیفتاد. من قراچوی بد چه حد آن دارم که سخن گویم،  
 شما پادشاهان سخنان نیکو بپلگت بگویند تا ما قراچو مانند اسب  
 کره‌ای که شیر دو مادیان خورد و سیر و فربه باشد، چیر غامپشی ۵  
 کنیم. اگر شما را کنگاچ با همدگر یکی باشد و متفق باشید، همه  
 کارهای شما و تمامت مردم به مراد شما باشد؛ و اگر اتفاق نکنید،  
 انواع تفرقه و خرابی به الوس شما راه یابد.

و در این معنی بسیار سخن مسجع و امثال و نصایح گفته است  
 و گریسته و از میان جمع بیرون رفته. و در آن مجلس پادشاهی ۱۰  
 ایشان بر سر کسی معین نشده. و بعد از آن هرچند محقق و معلوم  
 نیست که بر چه مقرر گشت، لکن در تاریخ چنان می‌آید که [چون]  
 پیسوگای بهادر در جوانی وفات یافت و اقوام تاجیوت با چینگگیز  
 خان مخالفت نمودند، پیشتر از همه تازقوتائی قیرپلتوق پسر آدال  
 خان مخالفت کرده و تودای و قورپل بهادر و آجو و هوقوجو و چند ۱۵  
 امیر دیگر، چنانکه ذکر آن خواهد آمد، بر این قیاس که پیشتر  
 ذکر تازقوتائی قیرپلتوق آمده، همانا او را تقدّم و پیشوایی داده  
 باشند. و محقق آن است که بعد از وفات قوتله خان، برادرزاده او  
 پیسوگای بهادر بن بژتآن بهادر، / که پدر چینگگیزخان بود،  
 پادشاهی کرده و هرچند حکایات پسران قبیل خان غیر بژتآن بهادر ۲۰  
 بسیار است، در این تاریخ بر این مقدار اقتصار رفت، و حکایات  
 بژتآن بهادر و فرزندان او در داستان علی حده نوشته می‌آید.  
 و بالله التوفیق.

## داستان بَرْتان بَهادر بن قَبَل خان و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

در دریاچه احوال او و فرزندان و شرح و تفصیل شعب ایشان  
۵ بَرْتان بَهادر جد چینگگیزخان بوده، و به مُغولی جد را اَبُوگَه  
گویند. و خاتونی بزرگ داشته، نام او سُونِیْگُل فُوجین، از قوم  
تَوَقُوت. و از او چهار پسر داشته:

اولین: مُوَنگَدو قِیان نام، و او را پسرانِ بسیار بوده اند، اما  
ولی العهد و قائم مقام او چینگشُوت بوده، و در عهد چینگگیزخان  
۱۰ لشکر و قوم و تبع مُوَنگَدو قِیان او دانسته، و در وقت جنگ چینگگیز  
خان با تاییچُوت با لشکر خود ملازم چینگگیزخان بوده.

و بعد از ایشان فرزندان ایشان: کُوگَه نُویان و موگتو بَهادر  
[بودند و موگتو بَهادر] امیر هزاره و مقدّم قوم مُوَنگَدو قِیان بوده،  
و به واسطه توالد و تناسل در این وقت، مقدار یك تومَن مُغول  
۱۵ زیادت از شعبه ایشان هستند، و اکثر آن قوم در دشت قِیپاق پیش  
توقُتاند، و امرای ایشان بسیار و معتبر، و در بندگی قساآن نیز  
بعضی هستند. و اقوام قِیات بسیار اند، لیکن اینها قِیات علی حده اند.  
و از شعب قِیات بعضی که معلوم بود مفردا و بعضی حکایات که به ایشان  
منسوب است، به هر موضع از تاریخ در ضمن حکایات خواهد آمد از



آنجا معلوم گردد.

و پسر دوم نِگُونِ تاپیشی بوده که قوم هُورین از نسل وی‌اند، و ایشان را هُورینِ اَزْگَن می‌خوانند. سبب آنکه در وقت چپنگیزخان دل دگرگون کرده از وی برگشتند و بر قوم تاپیچوت و بیشه رفتند؛ لقب ایشان قوم بیشه شد، بر سبیل استخفاف. و تاپیچوت و چند قوم دیگر به همین نام موسوم بوده‌اند. و علت آن است که هر قوم را که یُورْت نزدیک بیشه‌ها بوده، به قوم بیشه منسوب گشته‌اند.

و چون بیشه‌ها در ولایتی دور از یکدیگر بوده، قوم و قبیله و شعبه ایشان به هم تعلق نداشته. و اگرچه همه را قوم بیشه گفته‌اند، به حسب موضع بیشه پیش ایشان معین بوده که هر یک کدام قوم‌اند.

و این نِگُونِ تاپیشی پسران بسیار داشته، بزرگتر که قایم مقام او شده، قوچر نام بوده. تیراندازی بغایت دور و باریک انداز، و بدان صفت معروف و مشهور گشته؛ و تا به حدی دور می‌انداخته که مُغولان او را بدان ستایش می‌کرده‌اند و مبالغت را [می] گفته که تیر قوچر می‌گریزد، چنانکه ناپدید می‌گردد. و این قوچر در وقتی که چپنگیزخان از پدر طفل بازمانده بود و اقوام او میل به جانب تاپیچوت کرده، با لشکر خود با چپنگیزخان متفق بود [ه] و مدتها ملازمت نموده، و کوچ پسندیده داده.

و چون چپنگیزخان با قوم تاتار جنگ می‌کرد و شرط کرده که به اتفاق به جنگ مشغول شویم و اولجای بگیریم، و بعد از آن آنچه بیاپیم بسویّت قسمت کنیم تا کار جنگ اوسال نشود. پسر قبُل خان، آلتان و پسر قوئلخان و این قوچر و عم چپنگیزخان داریتی او تچگین به قول وفا نکردند و غنیمت گرفتند. چپنگیزخان بفرمود تا از ایشان بازگرفتند. بدان سبب دل دگرگون کردند. و

چون چینگگیزخان را با اُونگخان مخالفت و منازعت افتاد. ایشان میل به طرف اُونگخان کردند و جزو عدت گشتند / و مدد و معاون (۱۱۵/ دشمن شدند و مہیج فتنه و جنگ گشتند.

و چون اُونگخان مقهور شد، بگریختند و پیش نایمان رفتند، و دیگر بار با چینگگیزخان جنگ کردند. عاقبت الامر خدای تعالی او را نصرت داد و قُوچر و اَلْتان را نیز بکشت؛ و بدین واسطه از قوم و فرزندان او کسانی که مانده بودند و اکنون هستند اعتبار و اسمی ندارند؛ و به عدد نیز به نسبت با دیگر خویشان چینگگیزخان اندک اند.

۱۰ و نِگون تاپیشی را پسرزاده ای بود نام او بوگون جاووقات. چینگگیزخان او را به چَقَتای داده و با او می گردیده، و فرزندان و اقوام ایشان به اُروغ چَقَتای به هم می باشند و زیادت اعتباری ندارند.

پسر سوم، ییسوگای بهادر بود که پدر چینگگیزخان است، ۱۵ [وَقِیَات] وَقِیَات بُوزِچِقین از نسل وی اند؛ و معنی بُوزِچِقین اَشْهَل چشم باشد. و اتفاقاً فرزندان او که از ییسوگای بهادر و فرزندان او اُروغ او تا غایت در وجود آمده اند، اکثر اَشْهَل چشم و زرد رنگ بوده اند. و این معنی را بر آن حمل می کنند که اَلان قُوآ به وقت آنکه حامله شد، گفته است که نوری بر مثال شخصی، به شب در برابر چشم من می آید و می رود، زرد رنگ و اَشْهَل چشم. چون در هشتم بطن که ییسوگای بهادر است آن نشان باز یافته اند و به قول ایشان علامت پادشاهی فرزندان اَلان قُوآ که گفته بود این معنی است، آن صورت دلیل بوده بر صدق قول او و قرب ظهور آن حال.

و چون حکایات شعبه ییسوگای بهادر علی حده در داستان خواهد آمد، در این موضع به ذکر آن اطناب نمی رود. ۲۵

- پسر چهارم، دَارِ پَتّی اَو تَجْگین بود، و چون با چینگگیزخان مخالفت و مخاصمت بسیار کرده، عاقبت الامر اَوُرُوغ او در عداد بندگان آمده‌اند و هرچند در اوّل حال که اقوام و لشکر چینگگیزخان میل به جانب تائیچپوت کردند، او با لشکر خود با وی متفق بوده، بعد از چند گاه با قوم تائیچپوت یکی شده و باز پیش چینگگیزخان ۵ آمده، و دیگر بار در غنیمت گرفتن، به موجبی که ذکر رفت، دل دگرگون کرده و پیش اَوُنْگ خان رفته، و باز پیش نایمان شده و بعد از آن با قوم دُوربان یکی گشته، و بکرات با چینگگیزخان جنگ کرده و باز پیش او آمده و با آلتان خان و قوچر کشته گشته و از قوم و اَوُرُوغ او بسیاری به قتل آمده‌اند. ۱۰
- و او را پسری بوده ولی‌العهد و قایم مقام او، نام او تائینالپیه، و چینگگیزخان او را با دو پست نفر مرد که تبع او بودند، به برادر زاده خود ایلچیدائی نویان داده، و در مرتبه بندگان او بودند و تا غایت، اَوُرُوغ او با اَوُرُوغ ایلچیدائی نویان اند. و از آن قوم و اَوُرُوغ او، بُوُرْغان با هُولاگوخان آمده بود، و هرچند راه آن نداشته‌اند ۱۵ که در صف پسران نشینند، هُولاگوخان فرمود که چون شهزادگان کمترند که در صف نشینند، بُوُرْغان را اجازت است که در صف پسران بنشینند.
- و از فرزندان او گروه، امیر هزار بود که جای بُوُرْغان بدو حواله رفت. و از خویشان او بُوُرْالنئی قیاتی شوکوزچی و اپناق ۲۰ آرغون خان بود، و با امرایی که با آرغون خان غدر و مکر اندیشیده بودند، یکی شد.

### قسم دوم

در صورت بَرْتَانْ بَهَادُر و خاتون او و جدول شعب فرزندان

بَرْتَانْ بَهَادُر به موجبی که مفصل نوشته آمد، چهار پسر داشته  
و صورت او و خاتونش سُونِیْگُلْ فُوجِیْن و شعب فرزندان و فرزند  
۵ زادگان او، غیر فرزندان یِیسُوْگائِ بَهَادُر که پدر چینگِیزخان  
است، و در داستان علی حده خواهد آمد، بر این هیأت است که  
مثبت می شود. /

### آغاز داستان پیسوگای بهادر

چون در ازل آزال ارادت ایزد متعال بوده باشد که صاحب دولتی  
عظیم شوکت مهیب صولت را که فارس میدان کشورگشایی و رافع  
ایوان فرمانروایی باشد، به وقتی معین خلعت احداث و ایجاد  
پوشاند و او را در وجود آباد عالم کون و فساد فراز بساط بسیط ۵  
بر سریر سروری نشاند، دست قدرت ربّانی بر مقتضای دقت حکمت  
یزدانی، جوهر ذات او را در اصداق اصلاب و ارحام آباء و امّهای  
بر سبیل تدریج، مرتبه به مرتبه و طور به طور، پرورش دهد، تا  
به درجه کمال نزدیک گرداند.

- ۱۰ و چون زمان ظهور آثار آن دولت، و وقت وضوح اسرار آن  
سعادت برسد، نخست انوار تابشیر آن صباح از تُتْقِ افقِ ابداع  
متلالی گردد، و امداد مبادی حصول آن مأمول متواتر و متوالی  
شود. بر مثال صورت حال پیسوگای بهادر، که ذات بی همال او  
صدف درّ دریای جهانبنایی بود و طلوع کواکب دولتش مقدمه وصول  
۱۵ مواکب سلطنت چپنگیزخان، و از آن اولاد و اُوروغ نامدار و احفاد  
و اعقاب بزرگوار ایشان علی الخصوص شهنشاه ایّام، پادشاه  
اسلام، ناصر دین الله سلطان محمود غازان خان، که آطناب قباب  
سلطنت مآبش به اوتاد خلود مشدود و معقود باد، و افراد امداد

## داستان ییسوگائی بهادر بن برتانبهادر

[و آن بر دو قسم است:]

### قسم اول

در دیباچه احوال او و شرح و تفصیل شعب فرزندان

او و بعضی حکایات ایشان

۵ ییسوگائی بهادر پدر چینگگیزخان است؛ و مغولان پدر را ایچیگه گویند. و او پادشاه بسیاری از اقوام مغول بود، و آقا و اپنی او یعنی اعمام و عمزادگان، جمله مطیع و متابع؛ و باتفاق او را از میان خویش به پادشاهی نصب کردند، و به بهادری و دلاوری منسوب گشته بود و با دیگر اقوام مغول بسیار جنگ و مصاف کرده، خصوصاً با اقوام تاتار و با امرا و لشکر ختای همچنین. و ۱۰ در اطراف آوازه و نام او منتشر و مشهور شده و نزد جمله ممکن و موقر گشته، و خواتین بسیار از هر قوم داشته. و بزرگتر ایشان مادر فرزندان و پسر مقبل معتبر او اولون فوجین بوده. و او [را] اولون ایکه نیز گفته اند از قوم اولقونوت. و فوجین به زبان ختایی خاتون باشد، و چون ایشان به حدود آن ولایت نزدیک بوده اند، ۱۵ مصطلحات ایشان را استعمال کرده اند. و تایچوگوزگان که چینگگیزخان دختر کهین خود التالون بدو داد، برادر اولون ایکه بود.

و از این خاتون بزرگ چهار پسر داشته و هیچ دختر نداشته. و پسری دیگر کوچکترین همه، از خاتونی دیگر آورده نام او ۲۰ بلگوتی نویان. لیکن اعتبار این چهار پسر را بوده. پسر اولین

مبهرتر و بهتر همه، تَمُوجِین که چون پادشاه شد در سن پنجاه و یک سالگی پادشاه نایمان را یکشت، لقب او چینگگیزخان کردند؛ و حکایات و قصص او زیادت از حد بیان است. بعضی از آن در داستان او مشروح خواهد آمد.

- ۵ پسر دوم، جُوجی قَسار بود. جُوجی نام است و معنی قَسار، سبع. چون عظیم با قوت و صولت بوده، بدین صفت موصوف شده. و می‌گویند دوش و سینه او چنان فراخ بوده و میان تا غایتی باریک، که چون بر پهلوی خفتی، سگی از زیر پهلوی او بیرون رفتی. و قوت او چندان بوده که آدمی را به دو دست بگرفتی و بر مثال تیر چوبی دوتا کردی تا پشتش بشکستی. و اکثر اوقات با برادر خود ۱۰ چینگگیزخان متفق و یکدل بوده، و هر چند به وقت جنگ او ننگ‌خان از او جدا بود. چند کَرّت دیگر حالات افتاده که تقصیری به وی حواله می‌رفته لیکن در جنگ بزرگ چینگگیزخان [که] با نایانگ‌خان پادشاه نایمان کرده، قَسار را فرمود تا قلب لشکر بداند. و او در آن جنگ سعیها کرده و جدا نموده؛ و بدان سبب ۱۵ چینگگیزخان او را سُوژ غامبشی فرموده، و از مجموع برادران و برادرزادگان، او را و فرزندان او را به راه برادری و شهادگی، مرتبه و جاه و منصب داده. و تا این غایت عادت آن است که اُروغ چینگگیزخان از تمامت اعمام و عمزادگان، تنها اُروغ جُوجی قَسار را در صف شهادگان نشانند؛ و دیگران جمله در صف امرآ نشینند. ۲۰ و بعضی حکایات جُوجی قَسار و فرزندان او در ضمن داستانها و تواریخ چینگگیزخان بیاید.

- و او را فرزندان بسیار بوده‌اند. نقل می‌کنند که قریب چهل پسر داشته، لیکن معروف و مشهور سه پسراند: ییگو و توفو و ییسونگگه. لیکن در یزلیغ چینگگیزخان نام ییگو و ییسونگگه آمده ۲۵

و از آن توفو در نیامده و پیگو کوتاه بود و توفو از او کوتاhter، و پیسوئنگگه دراز بالا و سرخ چهره بود و روی و ریش کشیده داشته، و چون جوجی قسار نماند، پسر مهترش پیگو به جای او بنشست. و چون پیگو نماند، پسرش هر قاسون جای او دانست. و بعد از او عمش پیسوئنگگه بنشست. ۵

و در عهد مئنگگه خان و قوبیلای قآن، قایم مقام جوجی قسار، پیسوئنگگه بود و نام و آوازه او مشهور. و در میان کارهای بزرگ و مشورت احوال / پادشاهی در می آمده، و او را احترام و تمکین 118/ بسیار کرده اند و بر قاعده تمامت لشکر و قوم، پدر و آقا و اینی خود دانسته. و در وقتی که میان قوبیلای قآن و آرپخ بوکا مخالفت افتاد، پیسوئنگگه پیش قوبیلای قآن بود و از عداد لشکر او، چنانکه در تاریخ قوبیلای قآن مشروح خواهد آمد. و می گویند در سن هفتاد و پنج سالگی که پیش قوبیلای قآن به قورپلتای آمده بود، هنوز تایی موی او سپید نشده بود. و به وقتی که چینگگیزخان لشکر ۱۵ بر فرزندان بخش می کرد، يك هزار نفر به فرزندان جوجی قسار، که بزرگ بودند، چون پیگو و توفو و پیسوئنگگه داده، و از لشکر متفرق صد نفر داده. و بعد از آن هرکس از اوروغ او که جای او می دانسته، آن لشکر نیز در مدال و اهتمام او بوده، و این زمان به واسطه توالد و تناسل، بسیار شده اند.

۲۰ و در زمان مئنگگه قآن چندی از خواتین بزرگ جوجی قسار در حیات بوده اند و او ایشان را عزیز و محترم داشته. و یورت و مقام پیسوئنگگه و اوروغ جوجی قسار در اندرون مغولستان است از جانب شرق، مایل به شمال به حدود اِرگنه و گوکه ناوور و قپلار، نزدیک به موضع یورتهای جیبو، پسر اوتچی نویان و نواده ۲۵ او طغاچار.



و پسر پیگو را نام یائثاق بوده، و یکی دیگر را اَزَقْسُون؛ و يك صده می دانسته اند. و پسر تُوَقُو، اِبُوگان هم يك صده می دانسته؛ و پسر ییسوئنگه اِمگان، در زمان قوبیلای قآن جای جُوچی قَسار و اولوس او دانسته؛ و پسر اِمگان شپگتور هم در عهد قوبیلای قآن قایم مقام پدر بوده، و آخر الامر با پسرزادگان طغاچار ۵ که اُوروغ اوتچی نُویمان بودند اتفاق کرده، با قوبیلای قآن غدر اندیشیدند، و ایتغاق بیرون آمدند. و قوبیلای قآن ایشان را به یاسا رسانید و لشکرشان را بخش کرد.

و ششماه از اُوروغ جُوچی قَسار بدین ملك آمده اند، در عهد اَباقاخان اینجا بودند، و این زمان نیز بعضی هستند. ۱۰

و پسری دیگر از آن جُوچی قَسار بوده، نام او ماقولدار و او را به اندک سستی که در مزاج داشته منسوب کرده اند. و مادرش اَلْتان خاتون بود از قوم قورلاس. و این ماقولدار دو پسر داشته، یکی چپر قیدای نام، و او را پنج پسر بوده:

قَبچاق — از قُمای زاده، و دو پسر داشته: طایچو، هولقوتو ۱۵  
شوقو — از خاتون زاده و فرزند نداشته.

کوکا — از خاتون آمده و فرزند ندارد.

توداگان — از خاتون آمده است.

توگل — از خاتون زاده و سه پسر داشته: بابا و بوراالنی و

بُولاد. ۲۰

و پسر دیگر از آن ماقولدار به کودکی نمانده و نام او معلوم

نیست.

و جُوچی قَسار پسری دیگر داشته قَرالچو نام، و حال او چنان

است که بنده ای از آن جُوچی قَسار، تُوقتای نام، زنی پاکیزه صورت

داشته، نام او، اوگوکچین؛ جُوچی قَسار روزی او را در صحرا دیده ۲۵

و شمایل او در نظری آمده. با او خفته، و بعد از آن اندیشه کرده که چون به‌وی رسید، ممکن که حامله شده باشد. فرمود تا او را تنها نگاهداشته‌اند. بعد از نه ماه از وی پسری در وجود آمده و او را قَرالْجُو نام نهاد و به خاتون خویش اَلْتَانْ خاتون داد و گفت:

۵ ترا یک پسر است، این نیز از آن تو باشد. اَلْتَانْ خاتون او را پرورده و بزرگ کرده، و از این قَرالْجُو هفت پسر در وجود آمده [اند] و اسامی ایشان و نوادگان بدین تفصیل است:

تیمور - او را پسر نبوده است

سالی - را هم نبوده

۱۰ مَوگَدُو - دو پسر داشته است: بَوکَرَتی، قُورُوشی  
قُوتُوقُو - پسری داشته اَزْسلان [نام] با هُولاگُوخان بوده،  
یاغی شد و بمرد.

سَالْبُوقَا - دو پسر داشته: قورجان، جاموجی.

مویدر - یک پسر داشته: اُوزُوکْتیمور.

۱۵ قُوزْتَقَه - او را پسر نبوده.

می‌گویند در وقتی که اُوگِتای قَاآن پادشاه بود و چَقَتای از او جدا در اُلُوسِ خویش می‌بود، [پیش] اُوگِتای قَاآن فرستاد و عرضه داشت که کسانی که با ایشان همدمی و ندیمی کنیم و با ایشان آس و شراب خوریم کمتراند. اگر قَاآن سُوْرُغْامِشِی کند و از این قوم چند کس بفرستد، حاکم باشد. اُوگِتای [قَاآن] فرمود تا ۲۰ چند کس را از اُوزُوغِ جُوچی قَسار معین کنند، از آن جمله قَرالْجُو را تعیین کردند. اَلْتَانْ خاتون که او را پرورده بود گفته است چگونه او را تنها بگذاریم. با وی به هم آمده، و پسرزاده خود چپر قَدای ۱۱۹/ را که هنوز طفل بود، با خود آورده و ملازم چَقَتای بوده [اند]، و به ۲۵ وقت آنکه بَرّاق که پسرزاده چَقَتای بود [به جنگ آباقاخان می‌آمد،

فرزندان قَرالْبُو و چپَرَقْدای به موجب مذکور با وی آمده‌اند و مصاف داده.

چون بَرِاق بگریخت و لشکر او متفرق شدند، در دیگر سال ایشان با تفاق کِنْگَاج کردند که پیش از این ما را قَاآن فرستاده بود، اکنون پیش آباقا رویم و او را کُوج دهیم و چیرغامپشی ۵ کنیم. تمامت بیامدند و به شوغورلوق به بندگی آباقاخان رسیدند [و تِگیشمپشی کردند] و به سیورغامپشی مخصوص گشتند. کُوکا را فرمود تا ملازم اَرغون باشد، و بعد از آن سوغو را نیز به ملازمت او فرستاد. و تودای را ایدآچی فرمود با گِرائی و هُنْدو می‌گردیدند. و تُوکَر را هم ایدآچی فرموده بود. چون بدان کار قیام نتوانست، ۱۰ او را معزول کرده ملازم خود گردانید، و تُوقتای را نصب کرد. تِیمور و سالی و مونگدو و قوتوقو در تومسان شیرامون نویان در تما بودند. سالیوقا و مویدر و قورتنقه ملازم آباقاخان به راه پسران می‌گردیدند.

پسر سوم قاچپون، و او خواتین و پسران بسیار داشته، لیکن ۱۵ قایم مقام او ایلچپدای بوده، و عظیم معتبر بود. و اویکتای و مونگکه قَاآن و قوبیلای قَاآن همواره او را عزیز و محترم داشته‌اند و در کارهای بزرگ با وی مشورت کرده؛ و اولوس و یورت او به جانب شرقی بر استقامت سمت مشرق است در اندرون مغولستان، به حدود دیواری که ختایپیان از قراموران تا دریای جورچه کشیده‌اند، و به ۲۰ ولایت جورچه نزدیک است. و مواضعی که بدانجا نزدیک افتاده، یورت قدیمی قوم اپکیراس و موضع قلالجیت‌الت و حدود رودخانه آلغوی است؛ و تا غایت وقت، فرزندان و لشکر او ملازم قَاآنند؛ و در این ملک از او روغ ایشان کسی نیست.

و به وقت آنکه چپنگیزخان لشکرها را بر پسران بخش می‌کرد، ۲۵

سه هزار نفر به ایلچیدای نوبیان داده، مقدم ایشان اقساؤدای اوجقاش گویانگک. اقساؤدای نسام شعبه‌ای است و اوجقاش نام شخص، و گویانگک لقب. و این امیر از قوم نایمان بود، و دیگر امرا از قوم اوریانگک و تاتار بودند، چه اکثر آن سه هزار لشکر نایمان و اوریانگک و تاتار بوده‌اند، و این زمان به واسطه تناسل و ۵ توالد بسیار شده‌اند.

و ایلچیدای پسران بسیار داشت، و قایم مقام او چاقوله بوده و او نیز فرزندان بسیار داشته و قایم مقامش اوقلاقور بوده، و او را نیز فرزندان بسیار بوده‌اند، و قایم مقام او قدآن، و او نیز فرزندان داشته. و قایم مقامش شینکلتر بود. و قوبیلای قآن جهت امتحان فرموده تا شعبه ایلچیدای را شمرده‌اند و ششصد نفر برآمده. و این پسر آخرین بوده که با ازوغ اوتچی نویان نایا و دیگر شهزادگان یکی شده و با قوبیلای قآن غدر اندیشیده. و قوبیلای قآن ایشان را به یاسا رسانید و لشکرشان بخش کرد.

۱۵ پسر چهارم تیموگه اوتچگین - تیموگه نام است و اوتچگین یعنی خداوند آتش و یورت و پسر کوچکین را اوتچگین گویند. و او را اوتچی نویان اسم علم گشته و بدان شهرتی دارد. و خاتونی بزرگ داشته، نام او سندجین از قوم اولقونوت، و از جمله خویشان مادر چینگگیزخان بوده. بدان سبب او را عظیم معتبر و محترم داشته‌اند. ۲۰ و اوتچی نویان از میان مغولان بغایت عمارت دوست بوده، و به هر موضع که رسیده سرای و کوشک و باغ بنیاد نهاده.

و چینگگیزخان او را از دیگر برادران دوستر داشته و بالای دست برادران می‌نشاند. و تا این غایت فرزندان او بالای فرزندان دو برادر دیگر نشینند. و به وقتی که چینگگیزخان لشکر ۲۵ بر فرزندان بخش می‌کرد، پنج هزار نفر به وی داده، از آن جمله

دو هزار [نفر] از قوم اَزُونار از اقوام کِلَنگُوت بوده‌اند و يك هزار از قوم بېسُوت، و دو هزار از هر قومی جمع کرد. و او را فرزندان بسیار بوده‌اند و قایم‌مقامش طُغاچار نُویان بوده، و اُولوس و لشکر بسیار داشت. و به تناسل و توالد، این پنج هزار نفر، لشکری بسیار شده‌اند و معتبر گشته.

۵

و ولایت و یُورَتِ او در شرقی [و] شمالی بوده به اقاصی مُغولستان، چنانکه از آن جانب هیچ قوم دیگر از مُغول نبوده‌اند. و همواره در قُورپَلتای و کارهای بزرگ پیش قوبیلای قَاآن / در کِنگاچ بوده و عظیم معتبر و موقر. و در زمانی که آرپقُ بُوکا با قُوبیلای قَاآن مخالفت کرده بود، قُوبیلای قَاآن او را پیشوای لشکر ۱۰ گردانیده به جنگ فرستاده، و لشکر آرپقُ بُوکا را بزد. و بعد از آن پیوسته به حکم یَزُلِیغ قُوبیلای قَاآن به لشکرها برنشتی و زندگانی به وجه احسن کرده و عمری تمام [یافته]. و چون نماند، او را فرزندان بسیار بودند، و قایم‌مقام او جیبو شد؛ و او نیز فرزندان بسیار داشته و قایم‌مقامش طُغاچار بوده؛ و او را نیز ۱۵ فرزندان بسیار بوده‌اند و با بسیاری لشکر که با وی متفق بود، به کُوج دادن قُوبیلای قَاآن مشغول بوده؛ و پسران بسیار داشت و اجول نام قایم‌مقام او شد. و او را نیز فرزندان بسیار بودند و نایان قایم‌مقام او گشت.

و فرمان قُوبیلای قَاآن شد تا ایشان را بشمردند؛ اُزوغ اُوتچی ۲۰ نُویان، هفتصد نفر بودند. و این نایان مذکور در آخر عهد قُوبیلای قَاآن بوده، و با شهزادگان که ابن‌عمان [او] بودند، مانند شِکُتُور از اُزوغ جُوجی قَسار و شینکلقر از اُزوغ ایلچیدائی نُویان و اِیوگان از اُزوغ کُولگان، و اُزوغ کُوتن پسر اُوگتای قَاآن و دیگر شهزادگان که پیش قُوبیلای قَاآن، جمله يك زبان شدند، و اندیشه کرد که با ۲۵

فایْدو یکی شوند و با قآن یاغی گردند. چون آئیناق بیرون آمد، قآن لشکر کشید و ایشان را بگرفت، و بعضی را به یاسا رسانید، و لشکرهای ایشان را بخش [کرد]؛ و این زمان از اولوس ایشان کس نمانده.

۵ پسر پنجم بِلْگوتئی نُویان - از خاتونی دیگر زاده، و او را در عداد دیگر برادران نمی آورده اند و همواره ملازم بندگی چینگگیز خان بوده.

و در وقتی که چینگگیزخان با قوم قِیات یوزکین مقدم ایشان ساچه بیکی و تاپچو به تلوئی مشغول بودند، در آن میانه با یکدیگر خصومت کردند. در اثنای مخاصمت، بیلگوتائی نُویان کِرْیاس را یاسامپشی می کرد، دوش او را به شمشیر بریده اند. و آن حکایت در داستان چینگگیزخان مشروح بیاید.

و او را فرزندان بسیار بوده اند و از آن جمله جاوُتو قائم مقام او شده، و او را بدان سبب جاوُتو گفته اند که صد خاتون و صد پسر داشته و چنان پیر شده، [که] خاتون و فرزندان خود را نمی شناخته. به وقتی که قوبیلای قآن پسر خود نُوْموغان را با دیگر شهزادگان به جنگ فایْدو می فرستاد، و آن شهزادگان کِنْگَاج کرده قصد نُوْموغان کردند و او را بگرفتند، جاوُتو در آن کِنْگَاج بوده و با ایشان متفق؛ و چون مراجعت نمود، از امرا تاجارنویان ۲۰ [که] از اوروغ ایلچیدای نُویان بود، به قآن پیغام فرستاده که جاوُتو چنین حرکتی کرده، او را به یاسا باید رسانید. قآن فرمود که او را بر من حقی ثابت است، او را نکشم. و آن حق آن بوده که در وقت جنگ آرپغ بُوکا با قآن، جاوُتو قآن را مددها کرده، بدان سبب او را نکشت، اما لشکر از او بازگرفت و او را به گرمسیر ۲۵ سواحل چین فرستاد و نگهبانان بر وی گماشت.

جاؤتو در آن وقت کفش و چاروقِ ختایی پوشیدی و برفتی، و به خویشتن هیمه گرد کردی تا آش پختی. نگهبانان گفته اند که ما بیاریم، [او] گفته سزای من این است. چه در اول خدمت نیکو کردم و در آخر به زیان آوردم و گناه کارم، و جان من بخشیده اند. هرآینه [او را] سرانجام چنین بود و بدان موجب زندگانی می کرد ۵ تا نماند.

و قوبیلای قان جهت امتحان، اُروغ او را شمرده، هشتصد نفر بوده اند. و گفته چگونه است که از نسل پسران جوچی قسار که چهل مرد بوده اند هشتصد نفر متولد شده اند، و از آن پسران پلگوتئی، جاؤتو که صد بوده اند، هم هشتصد نفر متولد شده و ۱۰ زیادت نیستند. بعد از آن گفته است که اُروغ جوچی قسار محتشم و منعم اند، و اُروغ پلگوتئی نويان درویش، بدان سبب توالد ایشان کمتر بوده، و این زمان اُروغ او در خدمت قان اند. شرح و تفصیل شعب فرزندان یسوگای بهادر، غیر چپنگیزخان، بر این موجب است که ذکر رفت. ۱۵

### و اما حکایت جنگ و مصاف او /

اکثر جنگها و مصافهای پیسوگای بَهاؤر با اقوام تاتار بوده، که در آن عهد مشهورترین اقوام اترک بوده‌اند، و لشکر ایشان از دیگران زیادت. و از آن تاریخ که بواسطه مردن ساین تیگین، برادر خاتون قُبُل خان. و کشتن خویشان او چِرَقِل، قَام تاتاری را، در میان فرزندان قُبُل خان و اقوام تاتار خصومت واقع شده، چنانکه در داستان قُبُل خان ذکر رفت. از جانبین فتنه قایم گشته و همواره با یکدیگر جنگها کرده‌اند و مصافها داده، و عاقبت الامر پیسوگای بَهاؤر بر ایشان غالب آمده و ایشان را مقهور گردانیده؛ و بعد از آن چینگگیزخان تمامت آن قوم را و چندین اقوام دیگر در قید بندگی و اسیری خویش آورده، چنانچه امروز مشاهده می‌رود که تمامت اقوام اترک بنده و لشکری اُزروغ چینگگیزخان‌اند.

و بتخصیص در وقت ولادت مبارک چینگگیزخان، پیسوگای بَهاؤر به جنگ تاتار برنشسته بود و تُمُوجین اُوگه را و قُورِی بُوفا را که پادشاه[ان] ایشان بودند، کشته و اسباب و اموال ایشان غارت کرده؛ چون مراجعت نمود، چینگگیزخان به مبارکی در وجود آمده بود. آن قضیه را به فال داشته نام او تُمُوجین نهاد؛ و ذکر آن حال در داستان چینگگیزخان مشروح خواهد آمد، ان شاء الله العزیز.



## قسم دوم در صورت ییسوگای بهادر و خاتون او و جدول شعب فرزندان ایشان

ییسوگای بهادر را به موجبی که در قسم سابق مفصل ذکر  
رفت، پنج پسر بوده‌اند و ایشان را اوزوغ و فرزندان بسیار، و ۵  
غیر از آن چینگگیزخان، آنچه از ایشان مشهور و معتبر بوده‌اند  
نوشته شد؛ و در این قسم صورت او و خاتونش اثبات کرده،  
اسامی فرزندان و نوادگان مذکور بر جدول شعب خواهیم نهاد، و  
از آن چینگگیزخان، که پادشاه جهان و جهانیان بوده، در داستانی  
علی حده متعاقب خواهد آمد. واللہ تعالی ولی التوفیق. / ۱۰

صورت ییسوگای بهادر و خاتون و شعب فرزندان  
ییسوگای بهادر

### چینگگیزخان

اول نام او تموچین بوده است و سیزده ساله بود که پدر او  
نماند؛ و بیشتر خویشان و اتباع او از وی سرگشتند، و مدت ۱۵  
بیس و هشت سال پریشان حال بود، و بعد از آن دولت او روی به  
زیادت نهاده، و چون اوئنگ خان پادشاه کرایت را مقهور گردانید،  
او را چینگزی می‌خوانند، یعنی پادشاه معظم.

و بعد از آن چون تائیانگ خان پادشاه نایمان را بکشت و  
 پادشاهی بر وی مقرر گشت، توتی نه پایه سپید بر پای کرده،  
 و لقب او چینگگزخان نهادند، و واضح آن نام تبتنگری پسر  
 مَنگلیک ایچپگه بود، و نامش گوگجو بوده است و لقب، تبتنگری. / 123